



رابطہ کی عقل و علم

جلد ۱ : حقیقت عقل
و
فلسفہ وجود آن

مولف: صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا)

مترجم: شہربانو محلاتی

سرشناسه : صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۹۷۹-۱۰۵۰ ق.، مفسر

عنوان قرار دادی : الکافی، اصول . شرح
عنوان و نام پدیدآور : رابطه ی عقل و علم / مولف صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا)؛ [مترجم] شهریانو محلاتی
مشخصات نشر : تهران: برگ سبز، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۲ ج.

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال: دوره: 0-978-964-8215-09 ج. ۱: 3-978-964-8215-08

ج. ۲: 6-978-964-8215-07

وضعیت فهرست نویسی : فیا
یادداشت : بالای عنوان: شرح اصول کافی.
یادداشت : کتاب حاضر شرحی بر کتاب الکافی الاصول اثر محمدبن یعقوب کلینی است.

یادداشت : کتابنامه.
مندرجات : ج. ۱. حقیقت عقل و فلسفه وجود آن
موضوع : کلینی، محمدبن یعقوب - ۳۲۹ ق. الکافی - نقد و تفسیر
موضوع : احادیث شیهه - قرن ۴ ق.

موضوع : فلسفه اسلامی

شناسه افزوده : محلاتی، شهریانو، ۱۳۳۸- مترجم
شناسه افزوده : کلینی، محمدبن یعقوب - ۳۲۹ ق. الکافی، اصول، شرح

رده بندی کنگره : ۲۲۰۲۱۶۱۳۹۱ ک/۸ BP۱۳۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۰۳۹۳۲۵



رابطه عقل و علم

مؤلف: صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا)

مترجم، ویراستار و صاحب امتیاز: شهریانو محلاتی

ناشر: برگ سبز

طراح جلد: سروش فدایی منش

صفحه آرا: حمیدرضا قدیبگی

لیتوگرافی: سایان گرافیک

چاپ و صحافی: شعبانی

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

تاریخ انتشار: ۱۳۹۱- چاپ اول

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان (دوره دو جلدی)

شابک: ۰۰-۰۹-۸۲۱۵-۹۶۴-۹۷۸ (دوره دو جلدی)

شابک: ۰۸-۰۳-۸۲۱۵-۹۶۴-۹۷۸ (جلد اول)

شابک: ۰۷-۰۶-۸۲۱۵-۹۶۴-۹۷۸ (جلد دوم)

آدرس تهران: م انقلاب - ابتدای کارگر جنوبی - ابتدای خیابان وحیدنظری - بن بست بختیاری - پلاک ۱ - واحد ۱

تلفن ۶۶۴۹۶۹۱۹ - فکس: ۶۶۹۷۶۵۸۵ همراه: ۰۹۱۲۳۳۷۸-۳۰

Email: bargesabzpub@yahoo.com

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

پیشگفتار

مقدمه ۴۶

بخش اول: حقیقت عقل و اختلاف مردم در هویات عقلی و طریق تکمیل آن

فصل اول: عقل به عنوان اولین مخلوق و حقیقت و تلازم آن با حیا و دین ۶۵

اولین مخلوق ۶۵

اقسام مجعولات و برهان بر آن ۶۶

حقیقت عقل و مصداق بارز آن ۶۷

تلازم حیا و دین با عقل در انسان ۷۱

فصل دوم: اختلاف در حدّ عقل و معانی آن ۷۵

معانی اشتراکی ۷۶

معانی تشکیکی ۸۰

فصل سوم: وجوه برتری عقل و مراتب آن ۸۳

دوست و دشمن انسان و ویژگی‌های هر کدام ۸۳

وجوه برتری عقل و أعمال عاقل بر جهل و أعمال جاهل ۸۵

مراتب عقل و ویژگی‌های هر کدام ۸۷

فصل چهارم: رابطه عقل بایقین دین، حساب و ثواب ۹۰

رابطه‌ی قوت عقل با درجه عرفان و یقین ۹۰

کیفیت بقای نفوس عامه بعد از فتنای أجساد ۹۲

رابطه‌ی عقل با دین و دخول در بهشت ۹۴

رابطه‌ی حساب با مقدار عقول در روز قیامت ۹۴

رابطه‌ی ثواب با مقدار عقل ۹۵

فصل پنجم: اختلاف مردم در هویت‌های عقلی، و استعداد و قابلیت اهل عقل برای تعلیم و هدایت.....	۹۸
اختلاف مردم در هویت‌های عقلی و آثار آن.....	۹۸
استعداد و قابلیت اهل عقل برای تعلیم، هدایت، ارشاد و بشارت حق به آن‌ها..	۱۰۱
فصل ششم: منشأ وسواس در اعمال و اقسام خواطر.....	۱۰۵
منشأ وسواس در اعمال و عبادات.....	۱۰۵
اقسام خواطر محرک ارادات.....	۱۰۸
جنود شیطین در دعوت به معاصی.....	۱۱۱
عدد ملائکه و شیاطین.....	۱۱۱
فصل هفتم: تکمیل نفوس انبیا علیهم السلام با عقول کامل توسط خداوند برای درک حقایق اشیا و آیات و اعلام آن‌ها.....	۱۱۴
طروق معرفت.....	۱۱۵
۱- از راه علم به اسباب و علل.....	
۲- از راه علم آثار و لوازم.....	
۳- از راه مشاهده صریح ذات.....	
مباحث و مقاصد مهم در آیه «الهمکم إله واحد» به عنوان بهترین طریق معرفت.....	۱۱۶
مقصد اول: در لفظ إله.....	
مقصد دوم: در لفظ واحد.....	
مقصد سوم: کیفیت اتحاد خدای تعالی به صفت وحدت و عینیت ذات با صفای او.....	
فصل هشتم: وجوه نفی عینیت صفات حق با ذات او توسط فخر رازی و رد آن‌ها.....	۱۲۰
فصل نهم: مقاصد در کلام «لا اله الا هو».....	۱۲۶
مقصد اول: إفاده‌ی تحقیق توحید تام.....	
مقصد دوم: تحقیق در هو.....	
مقصد سوم: وجوه اشرف بودن «هو» بر سایر اسمای حق تعالی.....	

بخش دوم: براهین عقلی و حکمی بر عجایب صنع آیات و نشانه‌های وجود صانع حکیم

- فصل اول: وجوه فخر رازی در خلق آسمان‌ها و استدلال بر آن‌ها ۱۳۴
- فصل دوم: براهین جناب صدرالمتألهین بر خلق آسمان‌ها و استدلال بر آن‌ها ۱۳۹
- برهان اول: از جهت اجسام اجرام فلکی ۱۳۹
- برهان دوم: از جهت غایت حرکات افلاک ۱۴۱
- برهان سوم: از جهت نظر در حرکت افلاک از حیث مبدء آن‌ها ۱۴۵
- برهان چهارم: از جهت حدوث اجرام فلکی و طبایع و نفوس آن در هر لحظه ۱۴۶
- فصل سوم: حکمت خلقت زمین و صفات و ویژگی‌های آن و اختلاف شب و روز ۱۴۹
- حکمت خلقت زمین و تدبیر نحوه وجود و صفات و ویژگی‌های آن ۱۴۹
- حکمت اختلاف شب و روز و دلایل آن ۱۵۳
- فصل چهارم: وجوه استدلال به کشتی بر وجود صانع و قدرت او ۱۵۷
- وجه اول: از جهت ماده‌ی خلقت کشتی ۱۵۷
- وجه دوم: از جهت بادهای حرکت دهنده‌ی کشتی به جهات مختلف بر حسب أغراض مردم ۱۵۸
- وجه سوم: از جهت تمامیت مصالح بندگان و منافع و تجارات آن‌ها ۱۵۸
- وجه چهارم: از جهت اختصاص هر طرف از اطراف عالم بر چیز معین ۱۵۸
- وجه پنجم: از جهت توسط دریا در لطافت و سبکی برای جریان کشتی در آن ۱۵۹
- فصل پنجم: دلایل الهی و شواهد ربوبی در خلقت آب و سبب نزول آن از آسمان ۱۶۰
- مبحث اول: وجوه در خلقت آب ۱۶۰
- وجه اول: نظر در نحوه‌ی وجود آب ۱۶۰
- وجه دوم: حیات حیوان و نبات در زمین به وسیله‌ی آب ۱۶۱
- وجه سوم: آب سبب رزق و روزی خلق ۱۶۱
- وجه چهارم: نزول آب از بالا و صعود آن به بالای نبات و حیوان ۱۶۱
- مبحث دوم: سبب نزول آب از آسمان ۱۶۳
- مبحث سوم: کیفیت حیات زمین با آب و وجوه آن ۱۶۴

۱۶۴	وجه اول: وجود قوه‌ی حیات حیوانی و نباتی در زمین
۱۶۵	وجه دوم: مرگ و حیات حیوانی زمین
۱۶۵	وجه سوم: نیکویی و زیبایی زمین به سبب درختان و انواع گل‌ها و شکوفه‌ها
۱۶۵	شواهد بر وجود صانع و حکمت او
۱۶۷	فصل ششم: وجود حیوانات مختلف در زمین و شگفتی‌های آن‌ها
۱۷۰	فصل هفتم: دلایل حکمی و فلسفی در جریان باده‌ها
۱۷۲	منافع باده‌ها
۱۷۳	وجوه مستخر بودن ابرها
۱۷۴	وجوه دلالت امور هشت گانه مذکور بر وجود صانع
۱۷۶	فصل هشتم: دلالت شب و روز، خورشید و ماه و ستارگان مستخر و برق بر وجود صانع
۱۷۸	نسبت دریاها، زمین و هوا به آسمان
۱۷۸	امور زینت دهنده آسمان
۱۸۰	مصالح در طلوع و غروب خورشید و ماه
۱۸۰	حکمت در خلق ستارگان
۱۸۱	آیات و نشانه‌های برق
۱۸۴	فصل نهم: وجوه تفکر و تدبّر در آسمان‌ها و کواکب
۱۸۵	بیان کیفیت تفکر و تدبّر در آسمان و اسرار نهفته در آن
	بخش سوم: بیان نشأت و غایت وجودی انسان و صفات هر کدام
۱۹۱	فصل اول: نظر در کیفیت خلقت انسان و أطوار و نشأت آن
۱۹۶	علت و منشأ مرگ
۲۰۱	فصل دوم: حصول عقل و عاقل غرض اصلی و غایت ذاتی در وجود تکالیف
۲۰۷	فصل سوم: موعظه‌ی نیکو، ترغیب و تشویق در آخرت، کناره‌گیری از دنیا و لذات آن برای اهل عقل
۲۱۱	فصل چهارم: اعتبار عاقلان از نابودی امثال خود و نزول عذاب از آسمان بر فاسقین
۲۱۵	فصل پنجم: عدم انفکاک عقل از علم و مصاحبت این دو باهم

فصل ششم: مذمت غیرعادل در قرآن.....	۲۱۹
وجوه فضیلت گوش بر چشم.....	۲۲۵
وجوه فضیلت چشم بر گوش.....	۲۲۶
فصل هفتم: حقیقت در هر نوعی معنای آن‌ها است، نه صورت محسوس آن‌ها ...	۲۲۹
کیفیت مسخ باطن.....	۲۳۱
خصوصیات عاقل و جاهل.....	۲۳۳
فصل هشتم: بیان علت محبوب بودن اکثر مردم از حق، و گمراه و دور بودن آن‌ها از رحمت در بازگشت به آخرت.....	۲۳۷
فصل نهم: کمبود عاقل و مؤمن حقیقی در بین مردم.....	۲۴۲
فصل دهم: توصیف عقلای کامل در قرآن به بهترین وجه ممکن و برترین صفات و علائم آن‌ها.....	۲۴۷
۱- اختصاص صاحبان خرد به فکر.....	
۲- غایت انزال قرآن وجود صاحبان خرد.....	
۳- هدایت و یادآوری صاحبان خرد غایت و غرض اثر بردن کتب آسمانی توسط اهل کتاب.....	
۴- اختصاص نافع بودن ذکر به مومنین.....	
۵- اختصاص مؤمنین و صاحبان خرد در توصیف به ایمان حقیقی.....	
وجوه برتری قیام در شب و نکات در آن.....	۲۵۲
بخش چهارم: حصول کمال عقلی به واسطه‌ی حکمت، و وجوب تکمیل انبیا و تناسب معجزات آن‌ها بر میزان عقل مردم و حجت باطنی و منشاء خیر بودن عقل	
فصل اول: جوهر عقلی بودن قلب انسان، و عقل بالفعل و متحد گردیدن آن با معقولات به واسطه حکمت.....	۲۶۳
فصل دوم: عقل مستفاد گردیدن نفس به واسطه‌ی حکمت عملی خلقی.....	۲۶۵
وجوه شباهت دنیا به دریا.....	۲۶۷
فصل سوم: أحوال عقلای عارف.....	۲۷۱

عقل هادی مؤمن	۲۷۴
فصل چهارم: تفاوت احوال مخاطبین در فهم از کلام و آثار آن	۲۷۶
معرفت منشأ ولایت خدا و قرب به او، جهل منشأ عداوت خدا و دوری از رحمت او ..	۲۷۹
فصل پنجم: تأیید عقل با نور علم و معرفت منشأ سعادت و هدایت انسان	۲۸۴
حقیقت علم از منظر علی علیه السلام	۲۸۵
اقسام اهل دین	۲۸۷
فصل ششم: کمال عقلی تنها دلیل شرافت و فضیلت انبیا و رسولان علیهم السلام بر	
خلایق	۲۸۸
وجوب تکلم انبیا علیهم السلام با مردم به قدر عقول آنها	۲۸۹
حسن خلق نشانه‌ی کمال عقل	۲۹۱
اعطایی بودن عقل و عدم امکان کسب آن بر خلاف ادب	۲۹۱
فصل هفتم: پیامبران و عقول دو حجت ظاهری و باطنی خداوند بر مردم	۲۹۴
حجت باطنی بودن عقل برای بنده	۲۹۶
فصل هشتم: تناسب معجزات با مقتضای زمان هر پیامبری	۲۹۸
معنای سحر و اقسام آن	۲۹۹
معنای طب و اقسام آن	۳۰۱
فصل نهم: جهت و میزان بودن عقل و اقسام موازن	۳۰۸
فصل دهم: تکمیل عقول و نفوس در آخر الزمان	۳۱۳
ترقی استعدادات نفوس در زمان ظهور منجی عالم بشریت	۳۱۵
بخش پنجم: علامات کمال عقل و سعادت بنده و برخی از صفات عقلا و نشانه‌های آن	
فصل اول: جدایی از مردم و صبر بر آن از جمله علامات قوت عقل و کمال آن	
.....	۳۱۹
اختلاف مردم در فضیلت عزلت و معاشرت و دلایل هر کدام	۳۱۹
فواید عزلت	۳۲۱
فواید معاشرت	۳۲۲
کلام حق در آن	۳۲۲
فصل دوم: حصول تمامیت اطاعت خدا با علم و عقل	۳۲۴

فصل سوم: مبده و غایت بودن علم و اختلاف تأثیر اعمال نسبت به نفوس

مختلف ۳۲۷

فصل چهارم: علت وداعی عاقل برای زهد در دنیا ۳۳۱

اقسام امور دنیا و شهوات آن ۳۳۲

فصل پنجم: نشانه‌ی سعادت حقیقی بنده وصول به مرتبه‌ی عقل مستفاد ۳۴۰

فصل ششم: اصول فضایل و رؤوس محامد در عقل ۳۴۵

فصل هفتم: حاصل افعال عقلا و ترشحات از أنوار و أسرار آن‌ها بر ظاهر خلق ۳۵۱

حسن معاشرت و آداب مصاحبت منشأ تمامیت عقل و کمال انسان ۳۵۳

اقسام ناقص ۳۵۵

اقسام کامل ۳۵۵

فصل هشتم: زیرکی عاقل و تمکین او از عقل در همه‌ی حالات ۳۵۷

فصل نهم: عقل منشأ پوشیده شدن عیوب باطنی و هواهای نفسانی و ظهور

حجت ۳۶۱

فصل دهم: عقل منشأ خیر و مدار تکلیف، ثواب و عقاب ۳۶۴

حیات عقلی منشأ خیر و نجات از عذاب آتش ۳۶۵

مدار تکلیف و ثواب و عقاب بودن عقل ۳۶۶

کمی عقل فاصله‌ی بین ایمان و کفر ۳۷۰

فصل یازدهم: عقل و حکمت منشأ تکمیل نفس ۳۷۲

بخش ششم: بیان حقیقت برخی از جنود عقل و جهل

حدیث مفصل عقل و جهل و جنود هر کدام از آن دو ۳۷۷

بیان حقیقت برخی از جنود عقل و جهل ۳۷۹

فصل اول: رحمت و رأفت مبده و منشأ افعال صادر از حق به واسطه‌ی عرش

الرحمن ۳۸۱

وجه تسمیه‌ی قلب و تفاوت آن با عرش ۳۸۳

کیفیت خلق عقل و نزول و صعود او ۳۸۴

وجوه فرق بین ترتیب دو سلسله‌ی نزول و صعود ۳۸۵

فصل دوم: کیفیت خلق جهل و فرق آن با عقل	۳۸۶
فصل سوم: حقیقت جنود کمالات عقل و علت عداوت و راه‌های معارضه جهل با او	۳۹۱
فصل چهارم: حقیقت خیر و شرّ به عنوان عقل و جهل و کیفیت صدور آن از حقّ تعالی	۳۹۷
فصل پنجم: حقیقت ایمان و کفر و لوازم آن دو از تصدیق و انکار، امید و رجا، عدل و جور	۴۰۲
فصل ششم: حقیقت عدالت، حکمت، عفت و شُعب آن‌ها از رذایل و فضایل اخلاقی	۴۰۷
حقیقت انسان	۴۰۸
فصل هفتم: حقیقت رضا، شکر، طمع و اُضداد این‌ها	۴۱۴
أركان مقامات دین و محاسن أخلاق سالکین	۴۱۶
درجات ابتهاج به نعمت‌های خدا	۴۱۸
فصل هشتم: حقیقت توکل، أركان و درجات آن	۴۲۱
خصال مورد اعتماد و اطمینان در وکیل	۴۲۳
أسباب متضاد با توکل و درجات آن	۴۲۵
مقامات متوکلین	۴۲۶
فصل نهم: حقیقت رأفت و رحمت، علم و فهم، زهد و تواضع، أركان و درجات و اُضداد آن‌ها	۴۳۱
أسباب مرگ در حیوان و انسان	۴۳۲
درجات قوه‌ی غضب	۴۳۲
أقسام عقل و جهل	۴۳۳
أصل در زهد و أركان و درجات آن	۴۳۴
درجات زهد	۴۳۶
درجات مرغوب فیه	۴۳۷
درجات مرغوب عنه	۴۳۸
خصلت‌های قریب الوقوع جاهلان	۴۳۹

۴۴۲	حقیقت کبر و راههای درمان آن.....
	فصل دهم: فضیلت هر کدام از صفات: تودّه، حلم، سکوت، تسلیم، صبر، صفح، غنا، تعطف، قناعت، مؤاسات و مودت به عنوان جنود عقل و اُضداد آن به عنوان جنود جهل
۴۴۸	

۴۴۸	صفات معتدل در قوّه ی غضب و شعب آن.....
۴۴۹	فضیلت سکوت و راه وصول به آن.....
۴۴۹	صفات مردان صالح و پروردگار و فواید آن.....
۴۵۲	فضیلت صبر و علت اختصاص آن به انسان.....
۴۵۵	ثمرات هر کدام از غنا و فقر.....
۴۵۶	بیان اقسام ادراک و خزانه ی هر کدام.....

بخش هفتم: بیان حقیقت جنود دیگر عقل و جهل

۴۶۴	فصل اوّل: حقیقت وفا، طاعت، خضوع، سلامت، شهامت، فهم و اُضداد آن ها.....
۴۶۵	جهات در انسان و سرّ در آن.....
۴۶۸	حقیقت شوق به سوی خدا و دلایل انبات و اقسام آن.....
۴۶۸	دلایل عقلی بر شوق به سوی خدا.....
۴۷۰	شواهد نقلی بر محبت خدا نسبت به اولیا و پیغمبران صالح خود.....
۴۷۴	فصل دوم: حقیقت صدق، امانت، معرفت، مدارا، کتمان و اُضداد آن ها.....
۴۷۶	حقیقت حقّ و معانی آن.....
۴۷۷	إخلاص و درجات آن.....
۴۸۰	اقسام إخلاص نزد عرفا.....
۴۸۱	حکم ثواب و عقاب در عمل غیر خالص.....
۴۸۵	بیان اقوال در تفسیر معرفت و قول حقّ.....
۴۸۸	از جمله اخلاق انبیا و اولیا، تخلّق به اخلاق الله و مدارا کردن با خلق.....
۴۹۰	وجوب کتمان سرّ و عیوب برادران مسلمان و عدم افشای آن.....
۴۹۳	فصل سوم: حقیقت نماز و خصلت ها، اسباب، احکام، آداب و شرایط آن.....
۴۹۴	خصلت های در نماز.....
۴۹۵	اسباب خصلت های در نماز.....

۴۹۷.....	شباهت نماز کامل با انسان کامل.....
۴۹۷.....	أعضاء و أشکال نماز.....
۴۹۹.....	قسم حقیقی نماز.....
۵۰۱.....	أحكام، آداب و شرایط نماز باطن.....
	فصل چهارم: حقیقت روزه و جهاد، أقسام، خصیصت‌ها، درجات، شرایط و أضرار
۵۱۰.....	هر کدام.....
۵۱۰.....	حقیقت روزه.....
۵۱۰.....	درجات روزه و شرایط هر کدام.....
۵۱۷.....	حقیقت جهاد و أقسام آن.....
۵۱۸.....	کیفیت مجاهده با نفس.....
	فصل پنجم: حقیقت حج، کرامات، خصایص کعبه، و وجوه مطابقت آن‌ها با
۵۲۳.....	صفات در قلب مؤمن عارف.....
۵۲۵.....	کرامات خاص بیت الله.....
۵۳۲.....	وجوه مطابقت خصایص بیت الله با صفات در قلب مؤمن عارف.....
	فصل ششم: حقیقت بعضی از لشکر عقل از جمله: نیکی به والدین، حقیقت،
	معرفت، ستر، تقیه، انصاف، تهیئة، نظافت، حیا، قصد، راحت، سهولت، برکت،
۵۳۶.....	عافیت، قوام، حکمت، سعادت و أضرار آن‌ها.....
	فصل هفتم: حقیقت توبه، استغفار، محافظت مادی، نشاط، ألفت، سخا و أضرار
۵۵۰.....	آن‌ها.....
۵۵۰.....	وجوب توبه، فضیلت و نتایج آن.....
۵۵۶.....	حقیقت دعا و سبب آن.....
۵۶۰.....	حقیقت لذت و سرور.....
۵۶۴.....	فصل هشتم: سایر خصایص عقل و تفاوت مردم در آن.....
۵۶۴.....	حقیقت سخاوت و أقسام و درجات آن.....
۵۶۸.....	مهلكات و منجیات انسان.....
۵۷۱.....	أسامی خصال و جنود عقل بنابر اعتبارات مختلف.....

فصل نهم: اقسام قوای انسان و تفاوت مردم در خصال عقل و اطاعت از آن با

ملائکة و آثار آن ۵۷۴

اقسام جنود و قوای انسان ۵۷۴

فرق اطاعت جنود از عقل با اطاعت ملائکة از خداوند ۵۷۶

اقسام مردم به حسب وجود یا عدم خصال عقل در آنها ۵۷۷

فهرست منابع ۵۸۰

آثار مترجم ۵۸۵

www.ketab.ir

پیشگفتار

کلام خود را با «حمد» آغاز می‌کنیم: «الحمد لله رب العالمین»؛ حمد اظهار صفات کمالی است، که شامل حمد انسان و غیر او می‌شود، از این قبیل، حمد خدا است، که بساط وجود را بر ممکنات وسعت داد، به حدی که قابل شمارش نمی‌باشد، هر ذره ای از ذرات وجود دلالت بر خدا می‌کند، مثل این دلالات در الفاظ و عبارات تصویر نمی‌شود. همه‌ی صفات کمالی به خداوند برمی‌گردد؛ زیرا، اولاً؛ او فاعل و غایت آن صفات است؛ ثانیاً؛ موجود حقیقی می‌باشد، و ثبوت صفت، فرع بر ثبوت موضوع است.

به همین جهت هر قدری، در قدرت بالذات و هر علمی، در علم بالذات و هر صفت کمالی، در صفات کمالی بالذات مستغرق می‌باشد، در این صورت همه‌ی حمدها به خدا بر می‌گردد و به همین جهت اسم «الله» از اسما ذکر شده؛ زیرا به حسب مفهوم بر جامعیت همه‌ی اوصاف جمالی و جلالی، و ربوبیت همه‌ی انواع اشیاء دلالت می‌کند، و هر اسمی غیر از «الله» بر یک صفت و ربوبیت یک نوع دلالت دارد.

به دلیل این که «حمد» فعل اختیاری و حادث است، باید علت را داشته باشد:

علت فاعلی، علت قابلی، علت نمایی و علت صوری.

گاهی اوقات غایت در نفس فاعل است، مانند فرح و شادی؛

گاهی در قابل است، مانند صورت خانه در ماده‌ی خود؛

گاهی در غیر این دو می‌باشد، مانند کسی که کاری را برای رضای دیگری انجام می‌دهد؛ مگر این که با آن غایت، انتهای حرکت را اداره کند، نه غایت حقیقی را، در این صورت دو قسم اخیر به قسم اول بر می‌گردد.

بنابراین کسی که حمد خدا را می‌کند، او را فقط برای غایتی که به خودش بر می‌گردد، حمد می‌کند و آن غایت تقرب به سوی خدا با عبودیت می‌باشد؛ زیرا غایتی برای بنده بالاتر از تقرب نیست و کمالی برای بنده بالاتر از تقرب نمی‌باشد، عبودیت جز با شناخت خدا و علم به هیئت و صفات علیا و آسمای حسنا می‌باشد.

معبود به خاطر قدرتش توسط بندگان عبادت می‌شود؛ زیرا قادر بر همه‌ی اشیاء و ایجاد کننده‌ی آنها می‌باشد، و بندگان او را از روی خوف و طمع، یا اجلال و تعظیم عبادت می‌کنند. همه‌ی موجودات در آسمان‌ها و زمین او را اطاعت می‌کنند، مانند قول خدای تعالی: «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»^۱، موجودات در آسمان‌ها و زمین عرضه داشتند: ما با کمال شوق و میل بسوی تو می‌شتابیم.

و توله: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَظِلَالَهُمْ بِاللهِ وَالْإِصْصَالِ»^۲ هر که در آسمان‌ها و زمین است با همه‌ی وجود خود به رغبت و اشتیاق، و به اکراه و الزام شب و روز به اطاعت خدا مشغول و برای او سجد می‌کند. در کسی که برای او غایت عظمت و جلال، و نهایت لطف و جمال است، رهبت و رغبت لازم می‌باشد، بلکه جمال از جلال، و جلال از جمال خالی نیست، ترس در صفات جمال به خاطر تخیر عقل در او، و رغبت در جلال بخاطر لطف پنهان در قهر الهی می‌باشد، چنان که خدای تعالی فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»^۳، ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص حیات می‌باشد.

و قال أمير المؤمنين عليه السلام: «سُبْحَانَ مَنْ اتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نَقْمَةٍ، وَ اشْتَدَّتْ نَقْمَةٌ لِأَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ رَحْمَتِهِ»^۴ أمير المؤمنين می‌فرماید: منزّه است کسی که رحمت او برای اولیائش در شدت نقمت و عذاب او وسعت دارد، و نقمت و عذاب او برای دشمنانش در وسعت رحمتش شدت دارد. از این جا سر کلام پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته می‌شود:

«حَقَّتْ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حَقَّتْ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ»^۵ علی عليه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله

نقل می‌فرماید: بهشت با مکرومات، و آتش با شهوات محاصره شده است.

۱. فصلت / ۱۱.

۲. رعد / ۱۵.

۳. بقره / ۱۷۹.

۴. نهج البلاغة، خطبة ۸۶، چاپ عبده، با کمی تفاوت.

۵. همان، خطبه ۱۷۱.

برای خداوند دو امر تکوینی و تشریعی می‌باشد، که امر تکوینی او در همه‌ی خلق نافذ است، و باید اطاعت شود، چنان که فرمود: ﴿أَمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱، زمانی که فرمان نافذ خداوند اراده‌ی خلقت چیزی کند به محض این که بگوید: موجود باش، بلافاصله موجود می‌شود.

امر تکوینی بدون واسطه مخلوق می‌شود، در حالی که امر تشریعی به واسطه‌ی کتب و رسولان علیهم‌السلام خلق می‌گردد، و مختص به جن و انس بوده، و بعضی از آن‌ها اطاعت، و بعضی نافرمانی می‌کنند.

خداوند از صفات مخلوقین منزّه بوده، به همین جهت دارای صفت علُو می‌باشد، و نسبت به هر چیزی از خود آن چیز نزدیک تر است؛ زیرا هیچ ذره‌ای از ذرات وجود نیست، مگر این که نورالأنوار محیط به او و قاهر بر او می‌باشد و به این دلیل دانی است، اما تعالی او به خاطر ارتفاع او از صفات موجودات و علامات حدوث بوده، در این صورت در دَنُو خود عالی و در علُو خود، دانی می‌باشد.

نظر ناظرین به او نمی‌رسد، و سیر افکار به او منتهی نمی‌گردد.

بدایتی برای اولیت او، و غایتی برای ازلت او نمی‌باشد؛ زیرا او برتر و بالاتر از تمام زمان‌ها و زمانیات، و مکان‌ها و مکانیات می‌باشد، و برای او زمان و مکان نیست، و نسبت او به همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها یکسان بوده، و نزد او بدایت و غایت، ازلت و نهایت مساوی است، مانند آیه: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾^۲، خداوند اول و آخر، ظاهر و باطن می‌باشد.

خدای تعالی قائم به ذات خود بوده، به همین دلیل واجب الوجود است، و اگر قائم به غیر باشد، ممکن و محتاج به غیر می‌شود، و دور لازم می‌آید.

همه‌ی سلسله‌ی موجودات محتاج به او هستند تا دفع دور و تسلسل گردد، او قبل از هر چیزی است، و این قبلیت بالذات و به خاطر تعالی او از زمان می‌باشد.

او دائمی و همیشگی بوده و قوام موجودات به او است، در حالی که قائم به ذات خود و مقوم غیر خود می‌باشد و این معنای قیوم بودن خداوند است.

حفظ اشیاء و موجودات او را خسته نمی‌کند، برای این که قاهر است، و ایجاد موجودات توسط او بر سبیل فیض است نه بر وجه استکمال و انفعال، که در همه فاعل‌ها غیر از خداوند می‌باشد، و لازمه‌ی انفعال، خستگی و رنج و انتقال از حالی به حال دیگر است، و خدای تعالی از همه‌ی این‌ها مبرا می‌باشد.

خدای تعالی جبار است؛ زیرا نقایص ممکنات را با افاضه‌ی خیرات بر آن‌ها، جبران می‌کند، و استعمال آن در عالم الهیت مختص شده است.

به حکمت او حجت‌های او بر خلقش ظاهر شده، و حکیم کسی است، که فعل قبیح انجام نمی‌دهد، و احلال به واجب نمی‌کند، و همه چیز را در جای خود قرار می‌دهد.

و حکمت را به افراد خاصی بر اساس اراده و مشیت خود اعطا می‌فرماید، مانند آیه:

﴿يُوتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ﴾، حکمت را به هر کس بخواهد، می‌دهد.

حکمت خدای تعالی اقتضا می‌کند حجت‌ها را بر خلائق با بعثت انبیا و نصب اوصیا (علیه السلام) جهت تکمیل خلق و اتمام نعمت ظاهر کند؛ زیرا بدون آن، نظام حاصل نمی‌شود، و هرج و مرج، شکاف و انهدام واقع می‌گردد.

خدای تعالی اشیاء را به نفس قدرت خود نه از ماده، و به محض حکمت خود، نه برای غرضی ایجاد کرد؛ زیرا اگر آن‌ها را به واسطه‌ی اصل و عنصر ایجاد می‌کرد، در فاعلیت خود به سبب دیگری احتیاج داشت، و در صنع خود کاملاً مخترع نبود. در نتیجه در فعل خود به علت مادی احتیاج ندارد.

اگر اشیاء را به خاطر غرض و نهایت دیگری غیر از ذات خود ایجاد می‌کرد، در فاعلیت خود ناقص بوده و مبتدع نبود، برای این که غرض و علت نهایی، فاعل را فاعل قرار می‌دهد، در این صورت از فعل خداوند نفی علت غایی می‌شود.

با نفی علت نمایی از فعل خداوند ممکن است این توهم به وجود آید، که خداوند فاعل مختار نیست، برای دفع این توهم می‌گوئیم: خداوند اشیاء را هر جور بخواهد با اراده و مشیت خود ایجاد می‌کند، لکن مشیت او، مانند قدرتش غیر از ذات او نمی‌باشد تا تاثیر غیر در فعل حق لازم آید؛ زیرا کسی که کار خود را با اراده‌ی زاید بر ذات خود انجام می‌دهد، در قدرت و اراده‌ی خود به مرجع زاید بر ذات خود احتیاج دارد تا یکی از دو طرف

مقدور را به خاطر تعلق اراده به آن ترجیح دهد، و ذات او با آن مرجح به خاطر حصول اولویت برای ذات به سبب آن مرجح کامل شود، در غیر این صورت آن را انجام نمی‌دهد، و هر چیزی که با غیر خود استکمال پیدا کند، در ذات خود ناقص می‌باشد، و خداوند از نقصان متره است.

هم چنین زمانی که مشیت، زاید بر ذات حق باشد، در ذات خدای تعالی دو جهت قوه و فعل، و دو حیثیت امکان و وجوب لازم می‌آید، در این صورت خدای تعالی واحد و حق نمی‌باشد.

بنابراین در حال وحدانیت ذات و صفت هر چه می‌خواست، خلق کرد؛ زیرا فقط برای اظهار علم خود به نظام اکملی که حقیقت الهیت و ربوبیت اوست، خلق می‌کند، نه برای غایت و انگیزه دیگری که داعی او به خلق و ایجاد باشد.

هیچ کس نمی‌تواند خدا را درک کند؛ زیرا إدراک بر سه قسم است:

الف: إدراک با حس و در رابطه با محسوس؛

ب: إدراک با عقل و در رابطه با معقول؛

ج: إدراک با وهم و در رابطه با موهومات می‌باشد.

هر سه قسم إدراک در مورد خداوند نفی می‌شود؛ زیرا هر چیزی که برای آن صورت مساوی با حقیقت آن باشد، شرکت بین کثیرین برای او احتمال دارد، در حالی که خداوند از مثل و شریک منزّه می‌باشد، و مدرک با حس، از امکان و مقدار خالی نیست، در حالی که خداوند از جسمیت، مقدار و مکان منزّه است. چنان که در حدیث آمده: «ان الله

احتجب عن العقول كما احتجب عن الأبصار، و ان الملائع علی یطلبونه كما أنتم تطلبونه^۱»، خداوند از عقول محجوب است، همان طور که الملائکین محجوب می‌باشد، و ملا اعلی او را طلب می‌کنند، چنان که شما خواهان او هستید.

هرگاه واصفین حق خواستند خدای تعالی را با آن چه از صور صفات کمالی و مفهومات صفات جمالی که در عقول آنهاست، توصیف کنند، با دقت نظر برای آنها ظاهر شد، که آن پایین تر از وصف جلال و اکرام او، و غیر از صفات جمال و اعظام او می‌باشد، و او را با آن چه وصف و سزاوار حق است، توصیف نکردند، بلکه آن توصیفی که برای خدا

۱. بهاءالدین محمد بن حسین عاملی معروف به شیخ بهایی «شرح اربعین»، ص ۱۱، چاپ سنگی ذیل شرح حدیث دوم.

کردند به وصف اُمثال و اشیای خودشان از ممکنات بر می‌گردد، چنان که در حدیث مشهور از امام باقر علیه السلام وارد شده است. «کُلُّ ما مِيزَ تموه بأوهامکم فی أدقّ معانیه فهو مخلوق مصنوع لکم مردود الیکم...»^۱، همه‌ی آن چه با اوهام خودتان در دقیق‌ترین معانی حق تشخیص دادید، مخلوق و ساخته ذهن خودتان می‌باشد و به شما بر می‌گردد. همین معنی در ادعیه‌ی امام سجّاد علیه السلام آمده: «ضَلَّتْ فِیک الصّفات، تفسّخت دونک النّعوت»^۲ صفت‌ها در ذات مقدس تو گم می‌شوند، و لغت‌ها در وصف کمال تو حیران می‌مانند.

محبوب بودن خداوند از دیدگان و پنهان بودن او از عقول و انظار، از جهت مخفی بودن او در نفس خود نمی‌باشد؛ زیرا او ظاهرترین اشیاء و آشکارترین موجودات است، و از جهت مانعی که او را محبوب کند یا پوششی که او را بپوشاند نیز نمی‌باشد، برای این که بین او و خلق او، جز کوتاهی غائر و نقصان إدراکات و عقول حجابی نیست، بلکه غایت ظهور او سبب بطون او، و نهایت آشکاری او سبب مخفی بودن او می‌باشد، و او از حیث ظاهر بودن باطن است و از حیث متجلی بودن، محجوب و از حیث شهرت پنهان می‌باشد. در علوم عقل بیان شده: هر چیزی که سبب و جزئی ندارد، شناخت او به طریق فکر برهانی ممکن نمی‌باشد، بلکه یا مجهول محض و مایوس از معرفت آن می‌باشد؛ یا از جهت آثار و افعال استدلال بر آن می‌شود، و علمی که از طریق آثار و افعال حاصل شود، علم ناقص است، که با آن خصوصیت ذات معلوم داشته نمی‌شود، بلکه آن علم به وجه عام و مشترک بین آن معلوم و غیر از او منی‌باشد؛ زیرا اثر و معلول فقط خواستار یک سبب و علت می‌باشند؛

یا با مشاهده‌ی حضوری معروف است نه به صورت زاید، چنان که آن حال عرفای کامل از جمله اُبنیا و اولیا علیهم السلام، هنگام جدا شدن آن‌ها از این نشأه می‌باشد، لکن نه بر سبیل احاطه. برای این که به این وجه متمنع می‌باشد، بلکه بروجه استغراق و فانی شدن در ذات او است.

۱. همان، همانجا، ص ۱۲.

۲. الصحیفه السجّادیه، دعای ۳۲.

خداوند حدی ندارد و با حدّ هم توصیف نمی‌شود؛ زیرا هر چیزی که با حدّ توصیف شود، حتماً برای او ماهیت کلی مرکب از جنس و فصل می‌باشد، در حالی که حق تعالی بسیط الحقیقه بوده، و وجود او عین ذاتش و بدون ماهیت می‌باشد، در نتیجه حدی برای او نیست، همان طور که برهانی برای او نمی‌باشد.

او سمیع و علیم است، نه این که با آلت و قوه زائد باشد، بلکه سمع او عبارت از علم او به مسموعات، و بصر او عبارت از علم او به مبصرات می‌باشد، و علم او عبادت از احاطه ذات او به اشیا بوده بر وجهی که آن‌ها را در بر دارد، بدون این که آن اشیا اجزای ذات او گردند.

بعد از ذکر معارف دالّ بر الهیّت و توحید، به معارف دالّ بر رسالت و بعثت او می‌پردازیم؛ به دلیل این که خداوند بندگان خود را به معرفت و عبادت خود مکلف کرده؛ زیرا معرفت او غایت وجود بندگان و غرض خلقت آن‌ها می‌باشد، همان طور که در این آیه اشاره شده: «ما خلقت الجن و الإنس إلّا ليعبدون»^۱، جن و انس را جز برای معرفت خود خلق نکردم.

معرفت بندگان به خدا و روز آخرت جز از طریق نبوت و رسالت حاصل نمی‌گردد؛ زیرا عقول آن‌ها کافی در این معرفت نیست، خصوصاً در معرفت أحوال معاد و حشر اجساد، به معلّم بشری محتاج هستند، که او پیامبر و امامان علیهم‌السلام به عنوان جانشینان خدا می‌باشند. بنابراین معرفت متوقف بر بعثت رسولان علیهم‌السلام می‌باشد؛ زیرا هر چیزی که واجب مطلق جز با آن تمام نشود، آن هم واجب است، در این صورت بعثت بر خدای تعالی واجب می‌باشد تا اینها حجت‌های خداوند بر بندگان باشند.

سپس علم به رسولان علیهم‌السلام جز با دلایل حاصل نمی‌گردد، در این صورت بر خدای تعالی نصب دلایل و بنیات بر حقیقت آن‌ها واجب می‌باشد.

رسولان را مبشرین و منذرین بر انگیخت؛ برای این که: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ»^۲ هر کس هلاک شدنی است بعد از اتمام حجت هلاک شود، و هر کس لایق حیات ابدی است به اتمام حجت به حیات ابدی برسد.

۱. ذاریات / ۵۶.

۲. انفال / ۴۲.

تا برای خلق او حجتی بر علیه خدا نباشد، بلکه برای خداوند حجت بر علیه خلق او باشد، حکم کفر کافر، و ایمان مومن از روی وضوح و روشنی بی‌تنه صادر شود، در این جا استعاره‌ی هلاک و حیات برای کفر و ایمان است، یا برای این که کفر سبب هلاک حقیقی آخری، و ایمان سبب برای حیات حقیقی ابدی است، در این صورت از باب مجاز مرسل و نامگذاری سبب به اسم مسبب می‌باشد.

مراد از «کسی که هلاک می‌شود» و «کسی که زنده می‌ماند» شخصی است، که در شُرف هلاک و حیات باشد.

تا این جا، ابتدا حمد خدای تعالی بر نعمت‌های عام او شد، که در آن مسلمان و کافر اشتراک دارند، سپس از صفات خدای تعالی، آن چه به واضح کردن حجت‌ها و بعث پیامبران علیهم‌السلام تعلق دارد، ذکر گردید، بدون شک این صفات خاص و جلیل و شریف، اَجَل و اَشرف از صفات گذشته است و اقتضای حمد و شکر اُخص و اعظم از اول را دارد، به همین جهت بار دیگر حمد را از سر گرفته و می‌گوئیم: او را حمد می‌کنیم، حمدی که نفوس را شفا بخشیده و به رضای او برسد و منجر به شکر نعمت‌هایی شود، که به ما رسیده است، از جمله‌ی آن نعمت‌ها بعثت انبیاء علیهم‌السلام و اقامه حجت‌ها و أدله برای ما می‌باشد، سپس شهادتین را گفته: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، إلهاً واحداً أحداً صمداً لم يتخذ صاحبة ولا ولداً، وأشهد أن محمداً صلى الله عليه وآله وسلم عبداً

انتخبه أی اختاره»، شهادت می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، یکتایی است که شریکی برای او نمی‌باشد، معبود واحد یگانه‌ی بی نیاز است، که همسر و فرزندی اتخاذ نکرده است، شهادت می‌دهم که محمد صلى الله عليه وآله وسلم بنده‌ی برگزیده و منتخب خداوند می‌باشد. رسولی که در زمان غفلت امت‌ها به واسطه‌ی نبودن رسول برانگیخته شد، در حالی که به قوانین شرعی خلل راه پیدا کرده، و در احکام دینی قصور واقع شده بود.

در این زمان مردم به ظهور کسی احتیاج دارند، که آن‌ها را به راه مستقیم هدایت، و دین پایدار دعوت کند، برای این که راه‌ها متفرق شده، و در ملت‌ها انحراف، در دولت‌ها اختلال ایجاد شده، و آتش گمراهی مشتعل، و مردم به کید و مکر مشغول بودند، عرب به عبادت بت‌ها و زنده به گور کردن دختران، فارس بر اختلاف طبقاتی و محرومیت، ترک بر

خراب کردن شهرها و عذاب کردن بندگان، هند بر عبادت گاه و سجده کردن بر سنگ و درخت، یهود بر عناد و سرکشی انکار می باشند و نصاری در حیران بودند در مورد کسی که نه والد است و نه مولود.

در این زمان که از حق کور، در جور و ستم می باشند، آیا به حکمت مبین سزاوار است، که ارسال رحمت برای جهانیان، و تجدید کننده‌ی دین مبعوث نگردد، و از وجه یقین کشف نشود؟

به همین جهت خداوند پیامبر خود را فرستاد و فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۱، او خدایی است، که رسول خود (محمد مصطفی ﷺ) را با دین حق به هدایت خلق فرستاد تا بر همه‌ی ادیان عالم تسلط و برتری دهد هر چند مشرکان ناراضی و مخالف باشند.

قرآن را بر پیامبر ﷺ نازل کرد، که در آن بیان و تبیان است، و خداوند در مورد آن فرمود: ﴿قَرَأْنَا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾^۲ این کتاب الهی قرآن عربی است، که در آن هیچ ناراستی و کجی و حکم ناصواب نیست، باشد که مردم پرهیزگار شوند.

خداوند همه‌ی آن چه از امر دین برای مردم مخفی است، در قرآن بیان فرمود، علم حقیقت و ایمان، علم طریقت و عمل به ارکان و فرایض و اوامر را برای مردم واضح کرد. پیامبر ﷺ بر محنت‌ها، شداید و آزار قریش، یهود و غیر آن‌ها برای تقرب به خدا صبر کرد، و با دشمنان خدا در راه او مجاهده کرد، و امت خود را نصیحت و دعوت به حکمت و موعظه‌ی به نیکی نمود تا نجات پیدا کنند، و آن را به ذکر قلبی و ربانی خدا تشویق، و به راه هدایت راهنمایی کرد.

و در حدیث ثقلین فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي»^۳، بعد از خود کتاب خدا و اهل بیت عصمت علیهم السلام را به جا گذاشتند.

۱. توبه / ۳۳.

۲. زمر / ۲۸.

۳. شیخ قوام الدین و شنوی، «رسالة الثقلين»، چاپ مصر، قم و تهران.

اصل آن مناهج و اسباب سلوک به طریق نجات و راه حق را برای بندگان تاسیس کرد، و برای اُمت، اهل بیت عصمت علیهم السلام را به منزله ی چراغهای اُمت قرار داد، که جامع بین نورانیت حسّی و عقلی می باشند، و ائمه معصومین علیهم السلام را برای خلافت نصب کرد تا اُمت گمراه نشوند.

قران در مواضع متعددی به ولایت علی علیه السلام شهادت می دهد، از جمله آیات دال بر آن:

۱- «انما ولیکم الله و رسوله و الذّین یقیمون الصّلوٰة و یؤتون الزّکوٰة و هم

راکعون^۱»، ولی امر و یاور شما تنها خدا و رسول و آن مومنانی هستند که نماز به پا

داشته و به فقیران در حال رکوع زکات می دهند.

به اتفاق مفسرین عامّه و خاصّه مراد از این آیه، علی علیه السلام است، که در حال رکوع به فقیر انگشتر خود را عطا کرد.

۲- «یا ایها الذّین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم^۲» ای

اهل ایمان! فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید.

۳- «فان الله هو مولیه و جبرئیل و صالح المومنین و الملائکة بعد ذلک ظهیر^۳»، خدا

یار و نگهبان او است و جبرئیل امین و مردان صالح بالایمان «یعنی علی علیه السلام به

روایت عامّه و خاصّه» و فرشتگان حق یار و مددکار او هستند.

علی علیه السلام علم به ظاهر و باطن، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، مفهوم و منطوق، عام و

خاص قران داشتند، و به این حقیقت اشاره می کند، آیه: «قل کفی بالله شهیداً بینی و

بینکم و من عنده علم الکتاب^۴»، بگو تنها گواه بین من و شما، خدا و عالمان حقیقی

به کتاب خدا کافی خواهد بود.

۴- «فاستلوا اهل الذّکر ان کنتم لاتعلمون^۵» اگر نمی دانید، از اهل ذکر سؤال کنید.

۱. مائده / ۵۵.

۲. نساء / ۵۹.

۳. تحریم / ۴.

۴. رعد / ۴۳.

۵. نحل / ۴۳.

۵- «لعلهم الذین یستنبطونه»^۱ تدبیر کار را آنان که اهل بصیرتند می‌دانستند.

خداوند بر بندگان، اطاعت خود، امام و ولی خود را واجب، و به واسطه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام، دین خود را واضح کرد، و چیزی از معالم دین و معارف حق و یقین بر مردم مخفی نمی‌باشد، آن‌ها راه‌های به سوی خدا هستند، و به واسطه‌ی آن‌ها آیات کتاب و شواهد سنت واضع، و با تعلیم آن‌ها راه معرفت آیات روشن، و باطن چشمه‌های علم خدای تعالی گشوده می‌گردد.

خداوند ائمه معصومین علیهم‌السلام را راه‌های برای معرفت خود قرار داد؛ زیرا به سبب معرفت آن‌ها به معرفت خدا می‌رسیم و آن‌ها به وجهی انواری هستند؛ که با آن‌ها طریق حق و رضوان روشن می‌شود و به وجه دیگر راه‌ها و مسالک به سوی خدا هستند، و به وجه دیگر معالم دین او می‌باشد؛ زیرا آن‌ها اعلام و چراغ‌هایی هستند، که به واسطه‌ی آن‌ها بر راه حق استدلال می‌شود، و به وجه دیگر حجاب بین خدا و بین خلق او گردیدند؛ برای این که آن‌ها واسطه‌ی بین خلق و حق هستند، و به وجه دیگر بابی می‌باشند که به معرفت حق منجر می‌گردد، و به واسطه‌ی آن‌ها عارف به مدینه معرفت کشیده می‌شود، چنان که در کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده:

«أنا مدینه العلم علی بابها»^۲ من شهر علم و علی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باب آن می‌باشد.

خداوند ائمه معصومین علیهم‌السلام را مطلعین بر سر و غیب مکنون خود قرار داد، که جز آن‌ها کسی تمکّن بر اطلاع از آن را ندارد، آن‌ها ارکان توحید او و شاهدان بر خلق، و نشانه‌های برای بندگان و چراغ‌های در شهرهای او، و راهنمایان بر صراط او می‌باشند.

مردم به وجود آن‌ها احتیاج دارند؛ زیرا به واسطه‌ی آن‌ها نظام تمام می‌گردد، و با تعلیم آن‌ها دین اسلام کامل می‌شود، به ناچار زمین از همه‌ی آن‌ها خالی نمی‌باشد، هر گاه امامی از آن‌ها بگذرد، به دنبال او امام بعدی را برای خلق خود نصب می‌کند تا از او آیات و کرامات با دعوی امامت ظهور پیدا کند، قلوب با هدایت و ارشاد او روشن می‌شود، و مردم را به حق هدایت و راهنمایی و حکم می‌کنند، و در حکم خود عدالت دارند، همه‌ی

۱ نساء / ۸۳.

۲. جلال الدین سیوطی، «الجامع الصغیر»، ص ۱۸۶، چاپ مصر، ۱۳۷۳ ق، والقاضی نورالله تستری، آیه الله المرعشی، «إحقاق الحق، ملحقاته»، ج ۵، ص ۵۰۱-۴۶۹، چاپ قم، ۱۳۷۶ ش - ۱۴۲۱ ق.

آن‌ها حجت‌های خدا بر خلق او هستند، چنان که در قول خدای تعالی آمده: «حَتَّى يُصَدَّرَ الرَّعَاءُ»^۱، مراد از «راعی» والی می‌باشد، رعیت عامه هستند، و مثل این که عامه به گوسفندانی تشبیه شدند؛ زیر قبل از کمال، مانند چهارپایان در حیرت و گمراهی می‌باشند، و ائمه علیهم‌السلام آن‌ها را نگرهبانی و به راه خیر و نجات راهنمایی می‌کنند، اگر آن‌ها نبودند، مردم گمراه و هلاک می‌شدند.

با نور آن‌ها شهرها آشکار می‌شود، و خداوند آن‌ها را حیات برای مردم قرار داد؛ زیرا سبب ایمان مردم هستند، و با ایمان حیات آن‌ها باقی است، با تعلیم آن‌ها باب فهم قرآن بر قلب گشوده می‌شود، وسیله نجات و خلاصی مردم از ظلمات می‌باشند. اهل زمان ما نیز از معرفت و حکمت منصرف شده، و طبایع آن‌ها از نور معرفت و حکمت وحشت دارد، هر کسی که در دریای جهل باشد، از باب علم و کمال خارج شده است، در حالی که مردم نباید در امر دین و طریق عبودیت برای پروردگار عالمین، و سلوک صراط مستقیم او، و تمسک به شریعت سید مرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جاهل باشند، و این‌ها متدین بدون علم هستند؛ زیرا به مجرد شهوات رانی داخل دین می‌شوند، و به همه‌ی امور دین بر جهت استحسان، یا عادت بدون حجت و برهان اقرار می‌کنند، و از پدران، گذشتگان و بزرگان خود تقلید می‌کنند، و این حال اکثر مردم است، زمانی که برای او اقامه‌ی برهان در بعضی از قواعد عقاید و اصول معارف مخالف با رأی او شود، به آن برهان عمل نمی‌کند، مگر این که به نقل از بعضی مشایخ و گذشتگان باشد.

در حالی که نمی‌دانند این امر مورد مذمت خدای تعالی در مواضع متعددی از قرآن می‌باشد، و تکیه کردن بر عقول گذشتگان فقط در محسوسات و فروع جایز است، نه اصول و فروع معارف و مسایل مهم و دقیق.

باتوجه به مطلب فوق به عنوان مقدمه بیان می‌کنیم، اصل و فطرت افراد بشر بر توحید و تسلیم می‌باشد، به همین جهت قابلیت برای امر و نهی، و رسالت انبیاء علیهم‌السلام و انزال کتب را دارد، بر خلاف چهار پایان، که به خاطر نقصان نفوس و انحطاط آن از درجه دعوت به امر و نهی خطاب را نمی‌فهمند، و تفاوت انسان از حیوان با وجود اشتراک بین آن‌ها، به اصل فطرت می‌باشد، خداوند انسان‌ها را بر دو صنف خلق کرد، صنفی از آن‌ها

أهل صحت و سلامت، و صنفی أهل ضرر و نقص در جوهر باطنی هستند، ضرر در این صنف اشاره به قصور قوه‌ی نظری است، که به آن عقل نظری گفته می‌شود، و نقص، به اختلال قوه‌ی عملی اشاره دارد، که به آن عقل عملی گفته می‌شود.

اگر از سبب این انقسام سؤال کنی و بگویی: چه چیزی باعث این تفاوت بین مردم شده، بعد از این که همه مردم مقدور او، و مخلوق به امر و قضا و قدر او هستند، چرا در خیرات و شرور مساوی نیستیم، و در کمال و قصور متعادل نمی‌باشیم؟ و چرا در توفیق و خذلان، ثواب و زیان مثل هم نیستیم، و کجا خداوند در ما عدالت را رعایت کرده است؟ در حالی که فرمود: ﴿وَمَا أَنَا بِظَالَمٍ لِلْعَبِيدِ﴾^۱ ما ظلم کننده‌ی به بندگان نیستیم.

و آیه: ﴿وَمَا ظَلَمْنَا هُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ﴾^۲، ما به آن‌ها ظلم نکردیم، لکن آن‌ها ظالم بودند.

در جواب می‌گوئیم: انواع موجودات در حقایق مخالف هم هستند، بعضی از آنها در طبقه‌ی اول از ممکنات می‌باشند، برای این که به خدای تعالی تقرب دارند، مانند ملائکه مقربین، بعضی از طبقه دوم هستند، مانند مدبران آسمان‌ها، و به همین ترتیب تا به موجودات زمینی منتهی می‌گردد، در این صورت سؤال بر نمی‌گردد، که چرا عقل اشرف از جسم است؟ و چرا آسمان برتر از زمین است؟ چرا انسان اشرف از حمار و سگ گردید؟ چرا ذات سگ نجس، ذات آب پاک می‌باشد؟

به جهت این که اعیان و ماهیات جعل نشدند، و حق تعالی فقط افاضه‌ی وجود را بر اعیان و ماهیات می‌کند، و این تفاضل از لوازم وجود و ایجاد است.

هم چنین در اختلاف اصناف انسانی می‌گوئیم: ارواح انسانی به حسب فطرت اولی در صفا و کدورت، صعف و قوت، ضرر و نقص، صحت و سلامت و درجات نزدیکی و دوری از خدای تعالی مختلف می‌باشند، و مواد سفلی که به إزای آن ارواح است، به حسب خلقت در لطافت و کثافت از هم دور هستند، و مزاج‌های آن‌ها در نزدیکی و دوری از اعتدال حقیقی با هم تباین دارند، در نتیجه خدای تعالی در مقابل هر روحی، مواد مناسب آن را تقدیر کرده، و از مجموع آن مواد، استعدادهای مناسب برای بعضی علوم و إدراکات، موافق با بعضی اعمال و صناعات، و مطابق با آن چه در عنایت الهی و قضای سابق تقدیر شده، حاصل می‌شود.

به همین دلیل انگیزه‌ها و إرادات مختلف می‌گردد، و اشواق و حرکات چند گونه شده، بعضی مردم به واسطه‌ی طبیعت خود به سوی آن چه منفور دیگری است، کشیده می‌شوند، و به سبب هوا و هوس نیکو می‌دانند آن چه را که غیر او قبیح می‌شمرد. علاوه بر آن عنایت الہی مقتضای نظام أحسن، اتم و اکمل از حد امکان را دارد، و اگر أحسن از آن چه موجود است، ممکن بود، ایجاد می‌شد، لکن أحسن از آن ممکن نمی‌باشد به خاطر قول خدای تعالی: «وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هَدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ^۱»، اگر ما به مشیت ازلی می‌خواستیم هر نفسی را به کمال هدایتش می‌رسانیدیم، لکن وعده‌ی حق و حتمی من است.

یعنی: اگر بخواهیم آن‌ها را بر پرورش واحد قرار می‌دهیم، لکن این امر با حکمت منافات دارد؛

زیرا **أولاً**: همه بر طبقه‌ی واحد باقی می‌مانند؛

ثانیاً: بقای سایر طبقات ممکن در حد امکان بوده، و هیچ وقت ظهور پیدا نمی‌کنند؛

ثالثاً: اکثر مراتب این عالم از آرباب خود خالی می‌مانند، در نتیجه امور پست که محتاج آن هستیم در عالم راه پیدا نمی‌کنند، اموری که اهل حجاب، قساوت و ظلمت، و دورشدگان از رحمت و محبت، و نور و عزت با آن قوام پیدا می‌کنند، در این صورت نظام مسلمین نظم نداشته، و صلاح هدایت کنندگان نیز تمام نمی‌شود؛ برای این که به سایر طبقات احتیاج است.

اگر همه مردم، انبیا علیهم‌السلام و اولیاء و سعدا باشند، امر با عدم وجود نفوس شدید و شیاطین انس که قیام کنندگان به آبادانی عالم هستند، مختل می‌گردد، به همین جهت تفاوت در استعدادات به قوت و ضعف، کمال و نقص در حکمت الہی واجب می‌باشد.

به این دلیل در حدیث وارد شده: «إِنِّي جَعَلْتُ مَعْصِيَةَ آدَمَ عليه السلام سَبِيلاً لِعِمَارَةِ

العالم^۲» معصیت آدم عليه السلام را سبب برای آبادانی عالم قرار دادم.

۱. سجده / ۱۳.

۲. بدیع الزمان فروزانفر، «أحادیث مثنوی»، ص ۱۱۳، چاپ طهران، ۱۳۴۷ ش، به نقل از المنهج

القوی»، ج ۴، ص ۹۵.

در خبر دیگر آمده: «لَوْلَا أَنْكُمْ تَذْنِبُونَ لَذَهَبَ اللَّهُ بِكُمْ وَ جَاءَ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ»^۱ اگر شما گناه نکنید خداوند شما را می برد و به جای شما قومی را می آورد که گناه نکنند.^۲ در غیر اینصورت برای صفات «تَوَّابٌ» و «غَفَّارٌ» خداوند مظهری نیست.

در حدیث قدسی آمده: «أَنِّينَ الْمَذْنِبِينَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ زَجَلِ الْمُسَبِّحِينَ»^۳، ناله و توبه‌ی گناهکاران نزد من محبوب تر از همهمه، فریاد و غوغای تسبیح کنندگان می باشد. به همین دلیل فرمود: «لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۴، جهنم را از همه‌ی جن و انس پر می کنم. بنابراین اهل صحت و سلامت بعد از اِکمال آلت تکلیف به امر و نهی اختصاص دارند. مراد از آلت تکلیف عقل است، که در سن بلوغ برای آن‌ها حاصل شده، و از عروض جنون، بی‌هوشی و مستی خالی باشد.

تکلیف را از اهل ضرر و نقص برداشت؛ زیرا در خلقت آنها احتمال آدب و تعلیم به آداب عقلی، عبادات الهی و آموزش به علوم حقیقی و معارف یقینی علمی نمی باشد، در غیر این صورت هر دو قسم مکلف به اوامر و نواهی شرعی و اعمال ظاهری، مانند: نماز، طواف، زکات و روزه، و اعمال بدنی و طاعات مالی می باشند.

خدای عزوجل سبب بقاء و غایت خلقت، و غرض از وجود را اهل صحت و سلامت، و بقای اهل صحت و سلامت را به آدب و تعلیم قرار داد؛ زیرا آدب و تعلیم غایت خلقت و غرض از وجود آن‌ها می باشد؛ و سبب وجود آن‌ها و زندگی شان در دنیا، منزّه شدن به آدب باطن و صفای ارواح آن‌ها و تجرد از دنیا، و نورانیت عقول آن‌ها به علوم الهی، و صفات ملکوتی و اخلاق نبوی، و ملحق شدن به ملاء اعلی و خلاصی از منزل پست دنیا می باشد. اگر جهالت برای اهل صحت و سلامت جایز بود، برداشتن تکلیف از آن‌ها جایز می شد، و در صورت برداشتن تکلیف از آن‌ها، مانند جاهلان و سفیهان، بطلان کتب، رسولان و آداب لازم می آمد؛ زیرا غرض از ارسال رسولان و بعثت انبیاء علیهم السلام، انزال کتب و نصب اوصیا، تکمیل بندگان و تعمیر آخرت به ارواح علما، نفوس بندگان و زاهدان می باشد، زمانی که غرض و غایت باطل شد، سبب و علت نیز باطل می گردد.

۱. شیخ محمدبن یعقوب کلینی، «أصول کافی»، ج ۲، ص ۴۲۴، با کمی تفاوت.
 ۲. توضیح فلسفی-عرفانی دو حدیث فوق در کتاب «شرح و ترجمه شواهد ربوبیه در مناهج السلوکیه» توسط بنده داده شده است.
 ۳. به نقل از مقدمه‌ی «شرح أصول کافی» صدر المتألهین، ج ۱، ص ۴۴-۴۳.
 ۴. سجده ۱۳/.

در رفع کتب، رسولان و آداب، فساد تدبیر است؛ برای این که نظام کائنات و بقای خلایق به خاطر انسان است، و کمال انسانی و حیات دایمی، و بقای او جز با کتب و رسولان تمام نمی‌شود، مثل آن چه در حکمت و کلام بیان و محقق شده است، این که احتیاج مردم به بعثت انبیا و وجوب اطاعت و تایید آن‌ها به آیات و معجزات می‌باشد.

در نتیجه در عدل الهی و حکمت او واجب است، که در بعضی از مخلوقات او احتمال أمر و نهی باشد، و این ضعف و خطاب اختصاص پیدا کرده و آن‌ها را به امور مخصوص أمر کرده، و از امور مخصوص دیگر، نهی کند، تا از آن چه شأن آن‌ها، و در غرایز آن‌ها است، رها و مهمل نباشد، و علم و طهارت را کسب کرده و کامل شوند، و خدا را به عدم جسمانیت و جسم تعظیم کرده و معتقد باشند خدا خارج از عالم و داخل در آن نیست، در وهم و عقل نمی‌گنجد، و به کم و کیف، صفت و صورت توصیف نمی‌شود، و به ربوبیت او همه‌ی آن چه در آسمان‌ها و زمین است، اقرار می‌کنند، و بدانند او خالق و رازق آن‌ها و همه موجودات است؛ زیرا شواهد ربوبیت او برای صاحبان عقل، ظاهر، و حجت‌های او برای صاحبان بصیرت، روشن و واضح، و نشانه‌های او برای آن‌ها آشکار است، و آن‌ها را به سوی توحید خدا دعوت، و به إقرار الهیت، و اعتراف وحدانیت، علم و قدرت، بخشش و کرم، لطف و رحمت، صفات و عظمتی، نعمت‌های کبری، اُسمای حسنی و آیات علیای او مضطر می‌کند، آن شواهد و حجج و أعلام، به ربوبیت و الهیت صانع موجودات شهادت می‌دهد؛ برای این که همه آن‌ها آثار صنع و عجایب تدبیر او می‌باشند.

همان طور که علم هیئت و تشریح، علم حیوان و نبات، علم آثار کائنات، علم خواص داروها و مرکبات، علم عجایب مخلوقات، بر ربوبیت و الهیت صانع آن دلالت دارند، از بین همه‌ی این علوم شهادت و دلالت علم نفس آدمی و تشریح قوای روحانی و جسمانی او شدیدتر و بیشتر می‌باشد؛ زیرا مشتمل بر همه‌ی قوا و کمالات موجود عالم امکان می‌باشد، و در نفس انسان نمونه‌ی از هر چیزی که در دو نشأه‌ی دنیا و آخرت وجود دارد، یافت می‌شود.

به همین جهت آن‌ها را به معرفت خود أمر کرد تا بدانند جهل به معرفت او، و جهل به دین اسلام و احکام آن برای آن‌ها جایز نمی‌باشد؛ برای این که شأن خدای حکیم برتر و بالاتر است از این که جهل به معرفت خود و انکار دین را جایز بداند برای کسی که دارای اهلیت علم و قوه‌ی اجتهاد است، لذا فرمود: «أَلَمْ يَأْخُذْ عَلَيْهِمْ مِثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ

لا تقولوا على الله إلا الحق^۱ آیا خداوند عهد و میثاق کتاب را برای‌ها نگرفت، که جز حق در مورد خدا نگویند.

آیه دلالت دارد بر این که خدای تعالی از اهل کتاب میثاق و عهد و پیمان گرفت، و کلام حق را بر آن‌ها واجب کرد، و غیر صواب در صفات و افعال و احکام خدا، افترا و دروغ بر خدا را بر آن‌ها حرام گردانید، و آن‌ها جرأت و جسارت پیدا کردند و بر منزّه کردن خدا از فرزند، همسر، جسم، حد و تشبیه و سایر مواردی که منشأ آن جهل به خدا و آیات او می‌باشد.

خداوند می‌فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ^۲﴾، آن‌ها کتب و رسولان خدا را به سبب جهل و عدم احاطه علمی به احوال مبدء و معاد تکذیب و انکار کردند، به همین جهت خداوند آن‌ها را مذمت می‌فرماید، بلکه قرآن پر از مذمت جاهلان و کسانی است، که بدون علم سخن گفته، و بدون حجت و برهان حکم کرده و می‌گویند: ایمان آوردیم، در حالی که قلوب آن‌ها ایمان نیاورده است.

خدای تعالی گاهی جاهلان را به چهار پلایان، بلکه گمراه‌تر از آن‌ها، و گاهی به جنبدگان، گاهی به حمار یا سگ، گاهی صبح آن‌ها را به میمون‌های خوار شده تشبیه کرده، گاهی آن‌ها را به شیاطین ملحق کرده، گاهی آن‌ها را نفرین کرده و می‌فرماید: ﴿قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أُنْتِ يَوْفُكُون^۳﴾، خداوند آن‌ها را بکشد، چگونه بر خدا دروغ می‌بندند.

و ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا^۴﴾، در قلوب آن‌ها مرض است، خدا مرض آن‌ها را بیفزاید. چنان که قرآن پر از مدح علم و حکمت و امر به تفکر و تدبیر می‌باشد، و آیات آن قابل شمارش نیست.

آن‌ها محصور به امر و نهی، محدود به حدود شرع، مکلف به معرفت خدا، آیات و کتب و رسولان او، و مامورین به قول حق، و اوامر و نواهی به سبب قول خدا و حکم او در کتاب می‌باشند، و آنها در این مقام بر جهل رخصت داده نشدند؛ زیرا خدای سبحان آن‌ها را به سؤال و تفقه در دین امر کرده و فرموده: «فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ

لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ^۵»

۱. اعراف / ۱۶۹.

۲. همان.

۳. توبه / ۳۰.

۴. بقره / ۱۰.

۵. توبه / ۱۲۲.

چرا از هر فرقه ای گروهی از آن‌ها کوچ نمی‌کنند تا در دین تفقه کرده و قوم خود را هنگام بازگشت به سوی آن‌ها انداز کنند؟

و قال: «فَسئِلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱، اگر نمی‌دانید از اهل ذکر و علما

سؤال کنید.

با آیهی اول بر وجوب تفقه در دین، و با آیه دوم بر وجوب سؤال استشهاد می‌شود.

باید جماعتی تفقه در دین کرده و به اصول ایمان و قواعد عقاید بر یقین معرفت پیدا کرده تا قوم خود را انداز کنند، و غایت سعی آن‌ها بعد از تحصیل معرفت و یقین، نصیحت قوم خود، وعظ و انداز آن‌ها باشد، همان طور که عادت سالکین به سوی خدا، انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام این چنین می‌باشد. در این صورت ابتدا به استکمال نفوس خود و طلب قرب به سوی خدا می‌پردازند و بعد از فراغت از تحصیل و بازگشت به موطن نفوس و ایفای حقوق، به تکمیل و ارشاد و مشغول می‌شوند.

شیخ غزالی در کتاب «احیاء علوم الدین» فقه را این چنین معنی می‌کنند:

«مراد از فقه، فهم نیست؛ زیرا این معنی مناسب مقام نمی‌باشد، مراد علم به احکام شرعی فقهی از طریق ادله ی تفصیلی آن هم نیست؛ زیرا معنای مستحدث است، بلکه مراد بصیرت در امر دین می‌باشد، و فقیه صاحب این بصیرت است.

این بصیرت یا موهبت است، مانند آن چه به دعای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای امیرالمؤمنین هنگام ارسال او به یمن حاصل شد به قوله: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»، خدا یا علی علیه‌السلام را

فقیه در دین گردان، یا کسبی است، مانند آیه مذکور که امر به تفقه در دین کرد.

بنابراین علم فقه در ابتدای اسلام، بر علم آخرت و معرفت دقائق آفات نفوس و اعمال فاسد، قوه‌ی احاطه‌ی به حقارت دنیا، شدت اطلاع بر نعمت‌های آخرت و استیلا‌ی ترس بر قلب اطلاق می‌شد.

اما مراد از علم، نزدیک به آن چیزی است، که مراد از فقه است نه معانی مصطلح و مستحدث، مانند: حصول صورت، یا صورت حاصل نزد عقل، یا ملکه ای که با آن قدرت

خداوند آب علم را از نهادهای کتاب و جداول فصول و أبواب آن به زمین‌های قلوب تزکیه شده و پاک سوق دهد تا با آن ثمراتی خارج شود، که اصول آن، غذای قلوب و ارواح و فروع آن، میوه‌های عقول و خردمندان باشد، مانند آیه: «یَسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نَفْضُلٌ بَعْضُهَا عَلٰی بَعْضٍ فِی الْاَکْلِ»^۱ با آن که همه با یک آب سیراب می‌شوند، اما بعضی را بر بعضی دیگر بر خوردن برتری دادیم.

لکن چه بسا آب بر زمین‌های شوره زار و خشک، صخره‌های صفت و مکان‌های شور به خاطر وسعت رحمت خدا و عمومیت فیض او واقع می‌شود، در این صورت علم در غیر اهل و مستحق آن واقع شده، کسانی که درهای علم بر قلب‌های آن‌ها بسته و برای آنها باز نمی‌شود، مانند آیه: «یَجْعَلُ صَدْرَهُ ضِيقًا حَرَجًا کَأَنَّمَا یَصْعَدُ فِی السَّمَاءِ»^۲، سینه‌ی او را از پذیرفتن ایمان، تنگ و سخت گرداند، گویی می‌خواهد از زمین بر فراز آسمان رود.

در این صورت در روز قیامت علم، حجت بر علیه آن‌ها خواهد بود، و خداوند به واسطه‌ی آن، باطل را از بین می‌برد، و راه علم را بر او می‌بندد، و درهای علم را بر او مسدود می‌کند. چه بسا دارنده علم کافر بوده طالب آن سب می‌شود، مانند آیه:

«كَذٰلِكَ یَرِیْهِمُ اللّٰهُ اَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَیْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِیْنَ مِنَ النَّارِ»^۳

این گونه خداوند کردار زشت جاهلانیهی آن‌ها را مایه‌ی حسرت و پشیمانی آنان کند، و آن‌ها را از عذاب آتش جهنم نجاتی نباشد.

آتش حسد و استکبار، و شراره‌ی इनکار، عذاب جهل و اصرار برای آنها می‌باشد، «مِثْلَهُمْ كَمَلُ الَّذِی اسْتَوْقَدْنَارًا فَلَمَّا اُضْءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللّٰهُ نٰوْرَهُمْ وَ تَرَكَهُمْ

فِی ظُلُمَاتٍ لَا یُبْصِرُوْنَ، صَمَّ بَكْمٍ عَمٰی فَهَمْ لَا یَرْجِعُوْنَ»^۴ «مِثْل ایشنان مِثْل کسی است، که آتش بی‌فروزد و تا اطراف خود را روش کند، خدا آن روشنی را ببرد و ایشان را در تاریکی رها کند، که راه حق و طریق سعادت را در تاریکی‌ها نمی‌بینند، آن‌ها کرونگ و کورند و از ضلالت و گمراهی خود بر نمی‌گردند.

۱. رعد / ۴.

۲. انعام / ۱۲۵.

۳. بقره / ۱۶۷.

۴. بقره / ۱۸-۱۷.

بسیاری از طالبان علم و عرفان و شاگردان حدیث و قرآن، ابتدا با تمام تلاش و کوشش به علم روی می‌آورند، سپس گروه کمی از هر فنی به سرعت سیراب می‌شوند، و از هر خُم بزرگ آبی به جرعه ای قانع می‌گردند؛ برای این که در علم چیزی نیافتند تا آن‌ها را به سوی آن صدا کند، و به دنبال أغراض فاسد و بازگشت باطل هستند، در حالی که علم، آن‌ها را به این اغراض نمی‌رساند، به همین جهت نصیب و بهره‌ای از علم نیافتند، شقی از طالبان علم، سعید و بصیر نمی‌گردد، مانند آیه: «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يَضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ»^۱.

بسیاری با آن گمراه، و بسیاری هدایت می‌شوند، و جز فاسقان با آن گمراه نمی‌شوند.

بلکه بعضی از طالبین علم را می‌بینیم، که تمام عمر خود را در بحث و تکرار صرف می‌کنند، سپس ناامید و با دست خالی بر می‌گردند، و مطرح کننده ی عیب و عار می‌گردند، همان طور که در قول خدای تعالی ذکر شده: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَحْسَرِينَ أَعْمَالًا، الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيمُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِبُونَ صَنْعًا»^۲، بگو ای پیامبر! آیا شما را به زیان بارترین اعمال خبر دهم؛ کسانی که سعی و تلاش آن‌ها در حیات دنیا گم شده، در حالی که آن‌ها می‌پندارند صنع نیکویی را به جا گذاشته‌اند.

از گمراهی و غفلت به خدا پناه می‌بریم، و از شر آن چه ما را از طریق هدایت گمراه کند به نور او پناه می‌بریم.

در حالی که متوسل به حفظ و کرم او و شاکر برای بخشش و نعمت او هستیم، می‌گوئیم: به أحادیثی با صدف‌های علمی در دریای حکمت و عرفان برخورد کردیم، که از جواهر درخشان حقایق ایمان پر بوده، و در آن أنوار معانی قرآن پنهان است و به ستون‌های قوانین برهان تکیه کرده، اگر برهه‌ای از زمان را در أَسرار معانی آن تأمل، و در دریای معانی آن تعمق کنیم، بطور قطع با قوه‌ی فکر و برهان، گوهرهای بی نظیر و درخشان آن را استخراج، و با نور بصیرت و عرفان، وجوه عروس‌های باکره را مشاهده می‌کنیم، چنان که خداوند می‌فرماید:

«لَمْ يَطْمِثْهُنَّ أُنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جِآنٌ»^۳، دست هیچ انس و جنی بیش از آن‌ها به آنان

نرسیده است.

۱. بقره / ۲۶.

۲. کهف / ۱۰۴-۱۰۳.

۳. الرحمن / ۵۶.

با شرح این احادیث، امید دسترسی به این صدف‌های با ارزش و استخراج گوهرهای گرانبه‌ای آن، برای طالبین و سالکین می‌باشد، شرحی که سختی احادیث را از بین برده، و پوست را از مغز آن جدا کرده و با صفای فکر صفای احادیث را تشخیص دهد، و حقایق مبانی آن حاصل گردد تا کتاب جامع برای اصول پراکنده ی دین، و کاشف از اسرار دقیق یقین باشد.

در این کتاب خلاصه ی اقوال علمای راسخ، پاکی ذوق‌های حکمای الهی یافت می‌شود، و در آن رموز آیات قرانی و گنج‌های انوار فرقانی، تأویل احادیث نبوی، اسرار کلمات درخشانی که از اهل بیت نبوت و ولایت علیهم‌السلام در بدایت و نهایت وارد شده، وجود دارد، لکن مواعی، مانند: قصور طبایع و ادهان، جمود ذوق‌ها و قوه ی إدراک، جهالت و گمراهی، تنظیم دشمنان علم و عرفان، خفاش‌های انوار حکمت و برهان از افراد جلوگیری می‌کنند.

متأسفانه به جماعتی مبتلا هستیم، که تعمق در امور ربانی را بدعت، تدبّر در آیات الهی را خدعه و نیرنگ می‌بینند، بر آن‌ها حق و حلق، قدیم و حدیث مشتبه شده، و از مرحله ی اجسام تعدی نکردند، و نظر آن‌ها از هیكل‌ها و احرام ابتداء پیدا نکرده، به همین جهت از علوم الهی و اسرار عظیم ربانی نازل در کتب آسمانی که ابیاء علیهم‌السلام آوردند، إعراض نمودند، علمی که خداوند مدح و ثنا کرده و تأمل کنندگان آن را در مواضع متعددی از قرآن تمجید کرده است.

به همین جهت رحمت الهی إقتضا می‌کند، این امر ضروری که اشخاص به حسب استعداد محتاج آن هستند، مهمل گذاشته نشود؛ زیرا عنایت ربانی نسبت به چیزی که نافع در مصالح بندگان، و ذخیره ی برای روز معاد است، بخلی نمی‌ورزد. چه بسا رحمت الهی إقتضا می‌کند، این علمی که کاشف از عالم اسرار است، پوشیده و مخفی نباشد و در کتمان و حجاب انوار باقی نماند.

با استمداد از خدا و پناه بردن به او از شرّ هر شخص لَجوع و ناپاک، به شرح این احادیث و اخراج آن معانی از قوه به فعل و تکمیل پرداخته، آن معانی را از پنهان به وجود و تحصیل آشکار می‌کنیم.

از خداوند درخواست می‌کنم قدرت و نیروی مرا شدید کرده، و به کرم خود گناهان من را فرو ریزد و برای اِتمام این کتاب سینه ی مرا وسعت بخشیده تا عزم خود را برای نوشتن آن جزم کنم، و توکل بر خدا کرده و از او امید کمک، دفع شرور معاندین، ورد مکر و کید حسودان

را دارم، چنان که خدای تعالی فرمود: «قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»^۱، بگو: آن خدا است، آن گاه آن‌ها را بگذار تا به بازی خود و غرور دنیا فرو روند.

و: «قُلْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ»^۲، بگو دین حق همان است، که از جانب پروردگار شما آمد، پس هر که می خواهد ایمان آورده و هر که می خواهد کافر شود.

شخص مؤمنی که به آن چه از جانب حق آمده، یقین دارد، و بر بینه‌ی از جانب پروردگار خود می باشد، به مشهور توجه نمی کند، و زمانی که حق با مخالفت جمهور اصابت کرد، بی توجه نمی باشد؛ زیرا جمهور در خانه‌ی حجاب خود ساکن هستند، در نشأ و مقام اول خود اقامت دارند، در حالی که فرد مؤمن و متقین، مسافر از مقام خود، و مهاجر به سوی خدا و رسول او می باشد و مسافر باید با مقیم مخالفت کند؛ زیرا حق مخالف باعقول گروهی است، که فطرت اولی و سرشت آن‌ها با امراض و بیماری‌هایی فاسد شده، که اطبای نفوس از علاج آن‌ها عاجز می باشند، حتی پیامبر ﷺ توسط خداوند مورد خطاب قرار گرفته: «فَإِنَّكَ لَا تَهْدِي مِنْ أَحَبِّتَ»^۳ این که تو هر کس را دوست داشته باشی، هدایت نمی کنی، به همین جهت هرگاه افراد با نفوس فاسد به تحصیل علم و اقتباس نور شروع می کنند، «مَازَادَ هُمْ إِلَّا نَفُورًا، اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ»^۴، جز نفرت آن‌ها را نمی آفزاید، به این جهت که می خواستند در زمین تکبر و گردنکشی و مکر کنند، و مکر زشت و فکر بدکاری جز صاحبش، احدی را هلاک نخواهد کرد.

ما با این گروه و مانند آن‌ها کلام و سخنی، بحث و جوابی، ندا و خطابی نداریم، از جهت این که خداوند می فرماید: «وَ إِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوبَهَا»^۵ اگر هر آیه و نشانه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی آورند.

۱. انعام / ۹۱.

۲. کهف / ۲۹.

۳. قصص / ۵۶.

۴. فاطر / ۴۲-۴۳.

۵. انعام / ۲۵.

در حدیث از پیامبر ﷺ آمده: «إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ كَهَيْئَةِ الْمَكْنُونِ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا الرَّاسِخُونَ، فَإِذَا نَطَقُوا بِهِ، لَمْ يَنْكَرْهُ إِلَّا أَهْلُ الْعِزَّةِ بِاللَّهِ»^۱، بعضی از علم، مانند هیئت پنهان است، که جز راسخون کسی آن را نمی‌داند، زمانی که در مورد آن سخن بگویند، فقط اهل عزت از جانب خدا آن را می‌شناسند، و به آن پی می‌برند.

ای مؤمنین! علم حدیث، مانند علم قرآن مشتمل بر ظاهر و باطن، مجمل و مبین، تفسیر و تأویل، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ می‌باشد، همان طور که در قرآن، بعضی از علوم مکاشفه یافت می‌شود، که درک آن مختص اهل خاص خدا و اهل قرآن است و آن علوم از پیچیدگی‌های علم وحید، مانده، کتب و رسولان، علم معاد، حشر نفوس و اجساد می‌باشد. هم چنین در قرآن قصه‌ها، احکام، علم حلال، حرام، عقود، نکاح‌ها، بیع‌ها، معاملات، مواردی، قصاص و دیات وجود دارد، که إدراک آن به نحو عموم بوده و عموم خلق به آن نفع می‌برند، این امور برای دنیا و بدن‌ها، «مَتَاعَالِکُمْ و لِلْأَنْعَامِکُمْ»^۲، (متاعی برای شما و چهار پایان شما)، و آن علوم برای آخرت و ارواح است. احادیث نیز این چنین می‌باشند، از جهت این که دو قسم در آن یافت می‌شود: علم دنیا و آخرت، یا علم معامله و مکاشفه.

علم مکاشفه علمی است، که درک آن اختصاص به اهل الله دارد، مانند آیه: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۳، کسی که ترد او علم کتاب است.

و قول خدای تعالی: ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۴، قوله: ﴿وَمَنْ يُوْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۵ هر کس که حکمت به او داده شده، خیر زیادی به او عطا شده است.

و آیه: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»^۶، آن فضل خدا است، که به هر کس بخواهد می‌دهد، و خدا صاحب فضل زیاد می‌باشد.

۱. ابو حامد محمد غزالی، «احیاء علوم الدین»، ج ۱، ص ۲۷.

۲. نازعات / ۳۳.

۳. رعد / ۴۳.

۴. آل عمران / ۷.

۵. بقره / ۲۶۹.

۶. جمعه / ۴.

تمام آیات مذکور اشاره بر این علم دارد، که در کتاب و سنت با فنون مذاحان و اصناف ثناگویان مدح و ثنا شده، به حدی که قابل شمارش نمی‌باشد، برای صاحب این علم، تمام اهل آسمان و زمین، از ملائکه و همه‌ی خلائق، حتی ماهیان در دریا استغفار می‌کنند.^۱

به واسطه‌ی این علم در میزان آخرت، مداد علما بر خون شهدا ترجیح پیدا می‌کند.^۲

و غیر آن از مدح و ثناهای در مورد این علم.

بیشتر کسانی که به علم حدیث روی آورده و با آن به سوی خدا تقرب می‌جویند، تمام همت آن‌ها حفظ اقوال و روایات، ضبط احوال رجال، اشتغال به معرفت فروغ غریبه و طلب أدله و علل آن‌ها و کثرت کلام در آن احادیث و حفظ خلاقیات آن می‌باشد، حتی هر کس که تعمق او در آن احادیث شدید تر و بحث و استعمال او بیشتر باشد، نزد آن‌ها فقیه‌تر است.

اگر از این شخص درباره‌ی معرفت چیزی از ارکان ایمان سؤال کنی، که صراحت آیات قران و احادیث رسول الله ﷺ و ائمه علیهم السلام بر وجوب آن دلالت می‌کند، مانند: علم توحید، آخرت، علم ملائکه، کیفیت انزال وحی و کتاب، معرفت نفس، مقامات و نشأت آن، و نشأه‌ی آخرت و موطن‌های آن از قبر، بعث، صراط، میزان، حساب، موقف، عرض، بهشت و جهنم، ثواب و عقاب، اصلاً نزد او خبری از این علوم نمی‌یابی، فقط به الفاظ آن‌ها که شنیده و استعمال کرده، اشاره می‌کند، حال این شخص با سایر مردم که تعمق در احادیث نداشتند، یکسان می‌باشد.

هم چنین او را مراقب احوال قلب خود، رعایت کننده آن از امور مشوش کننده‌ی اخلاص، نگهبان قلب از مفاسد و مهلکات یا امراض و کدورات، اعراض نفسانی و شهوات دنیای نمی‌یابی، بلکه قلب او را مملو از امراض هلاک کننده و اخلاق گمراه کننده و پست می‌بینی، چنین شخصی، این کدورات و امراض قلبی، فسادهای اخلاقی را مضر در علم و حال خود، و مانع از سلامت خود در معاد و بازگشت نمی‌یابد، مثل این که آیه را قرائت نکرده: «إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^۳ مگر کسی که با قلب سلیم نزد خداوند بیاید.

۱. محمدبن یعقوب کلینی، «اصول کافی»، جلد ۱، ص ۳۴.

۲. شیخ صدوق، «من لایحضره الفقیه»، ج ۴، ص ۹۸، چاپ تهران، تحقیق الغفاری در ۴ جلدی، علامه محمدباقر مجلسی، «بحار الانوار»، ج ۱، ص ۱۶-۱۴، به نقل از امالی، شیخ صدوق، مجلس ۳۲، و امالی

شیخ طوسی.

۳. شعراء / ۸۹.

و این آیه را ننشیده: «قَدْ اَقْلَحَ مِنْ زَكِيَّهَا، وَ قَدْ خَابَ مِنْ دَسِيَّهَا»^۱، هر کس نفس ناطقه‌ی خود را از گناه و بدکاری پاک و مژّه سازد به یقین رستگار خواهد بود، و هر که او را به کفر و گناه پلید گرداند البته زیان کار خواهد گشت.

حاصل کلام: علم بر دو قسم می‌باشد: علم مکاشفه و علم معامله.

علم مکاشفه: به خاطر ذات آن طلب می‌شود، نه چیز دیگر، و آن عبادت از علم به خدا و صفات و آثار او می‌باشد؛

علم معامله: برای عمل به آن طلب می‌شود، و غایت آن عمل می‌باشد، و غایت عمل نیز صفای باطن و سلامت نفس از تعلقات، و صیقلی دادن آینه‌ی قلب از کدورات می‌باشد. این صفا و سلامت نیز امر علمی‌آست، نه مقصود اصلی، و فقط به عنوان وسیله‌ای برای مقصود اصلی طلب می‌شود و آن مقصود اصلی عبارت از: ترسیم صور حقایق در قلب، یا تجلّی حق و صفات و آثار او بر قلب می‌باشد.

کسی که گمان کند علم او به کیفیت اعمال در سلامت، عاقبت، بازگشت و خلاصی از عذاب کفایت می‌کند، و با آن به درجه‌ی اهل فصل و کمال می‌رسد، مانند کسی است که مرض شدیدی دارد، و کیفیت علاج و ترکیب دواها را می‌داند، و گمان می‌کند همین مقدار از علم او در کیفیت علاج و خلاصی او از مرض جسمانی و شفای او بدون عمل به آن علم کفایت می‌کند، در نتیجه مرض او شدت پیدا کرده و به هلاکت او منجر می‌گردد. به همین جهت در روایات تشدیدات عظیم برای عالمی که به علم خود عمل نمی‌کند،

وارد شده است از جمله: عن أمير المؤمنين عليه السلام: «العلماء رجالان: رجل عالم أخذ

بعلمه، فهذا تاج؛ و عالم تارك لعلمه، فهذا مالك؛ و إنّ أهل النار ينادون من

ريح العالم التارك لعلمه^۲؛ أميرالمؤمنین عليه السلام فرمود: علما دو قسم هستند: قسم اول،

عالمی‌آست، که به عمل خود عمل می‌کند، این شخص نجات یافته است؛ قسم

دوم، عالمی‌آست، که به علم خود عمل نمی‌کند، این شخص هلاک شونده می‌باشد، به

گونه‌ای که اهل آتش از بوی این عالم بدون عمل اذیت می‌شوند.

۱. شمس / ۱۰-۹.

۲. محمدبن یعقوب کلینی، «اصول کافی»، ج ۱، ص ۴۴.

و عنه علیه السلام: «من أراد الحديث لمنفعة الدنيا، لم يكن له في الآخرة نصيب»^۱،
امیرالمؤمنین فرمود: کسی که حدیث را برای منفعت دنیا می خواهد، برای او در آخرت
نصیب و بهره ای نمی باشد.

و قال علیه السلام: «إذا رأيتم العالم محباً لدنياه فاتهموه على دينكم؛ فإنَّ كلَّ
محبٍّ لشيٍّ يحوط ما أحبَّ»^۲، هم چنین امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: زمانی که عالم را
دوستدار دنیای خود دیدید او را بر دین خودتان متهم کنید، چنین شخص بر دین شما
نیست؛ زیرا دوستدار هر چیزی به محبوب خود احاطه دارد.

و قال علیه السلام: «أوحى الله إلى داود عليه السلام: «لا تجعل بيني وبينك عالماً مفتوناً
بالدنيا، فيصدك عن طريق محبتي، فأولئك قطاع طريق عبادي المریدين؛ إنَّ
أدنى ما أنا صانع بهم أن أنزع لذيت (حلاوة) مناجاتي عن قلوبهم»^۳، علی علیه السلام
می فرمایند: خداوند به داود علیه السلام وحی فرمودند: بین من و خودت عالم فریفته شده ی به
دنیا را قرارنده؛ زیرا ترا از طریق محبت من باز می دارد و آن ها دزدان راه بندگان مرید من
هستند و کمترین کاری که با آن ها می کنم، این است، که لذت و شیرینی مناجات خود را
از قلوب آن ها بر می دارم.

قال علیه السلام (من طلب العلم لیباهی به العلماء، أویاری به السفهاء أویصرف به
وجود الناس إليه، فليتبوأ مقعده من النار)^۴، کسی که طلب علم کند تا به وسیله ی
آن بر علما مباهات کند، یا با سیفهان نزاع و جدال نماید، یا توجه مردم به سوی او جلب
شود، باید مقعد او از آتش پر گردد.

و سایر احادیث و اخباری که در مذمت علمای دنیا و متمایلین به مال و مقام وارد
شده، و در این جا به نمونه هایی از آن اشاره و اکتفا کردیم.

۱. همان، ص ۴۶.

۲. همان، همانجا.

۳. همان، ص ۴۷.

۴. به بحار الانوار، ج ۲ مراجعه شود.

باعث تعجب است آن چه شیخ فاضل عاملی، نا هج مسلک ورع و یقین، الگوی مجتهدین، زینت ملت و حقیقت و دین، در بعضی از رسایل خود به نقل از بعضی از محققین «شقیق بلخی» بیان کرده است، ایشان فرمودند: علما سه دسته هستند:

الف: عالم به خدا و غیر عالم به امر خدا؛

ب: عالم به امر خدا و غیر عالم به خدا؛

ج: عالم به هر دو؛

عالم اول: کسی است، که معرفت الهی بر قلب او چیره شده و غرق در مشاهده ی نور جلال و کبریا گردیده، به آموختن علم احکام نمی پردازد جز آن مقداری که لازم و ضروری است.

عالم دوم: حلال و حرام و نکات دقیق احکام را می شناسد، لکن اصرار جلال را نمی شناسد.

عالم سوم: بر حد مشترک بین عالم محسوسات و عالم معقولات نشسته، گاهی با خدا و محبت او است، گاهی با خلق و سفتت و رحمت می باشد.

زمانی که از پروردگار خود به سوی خلق برگشت، مانند یکی از مردم و در میان آنها می گردد؛ مثل این که خدا را نمی شناسد، و زمانی که با پرودگار خدا خلوت کند، به ذکر و خدمت او مشغول می شود؛ مثل این که مردم را نمی شناسد، و زمانی که با پرودگار خود خلوت کند، به ذکر و خدمت او مشغول می شود؛ مثل این که مردم را نمی شناسد، این راه مرسلین و صدیقین است.

مراد از قول پیامبر ﷺ را سه قسم مذکور بیان کرده، که فرمود: «سائل العلماء و

خالط الحكماء و جالس الكبراء» سؤال کننده از علما و معاشر با حکما و همنشین بزرگان می باشد.

مراد از «سائل العلماء» عالمان به امر خدا و غیر عالم به خدا می باشد، که باید هنگام حاجت به استفتا از آنها سؤال کند؛

اما مراد از «حکماء» عالمان به خداست، کسانی که اوامر خدا را نمی دانند، به همین جهت امر به معاشرت با آنها شده است؛

مراد از «کبراء» عالمان به خدا و امر او است، امر به همنشینی با آنها برای این است، که در مجالست با آنها خیر دنیا و آخرت می باشد.^۱

برای هر یک از این سه قسم، سه علامت می‌باشد:

علامات برای عالم به امر خدا: ذکر با زبان بدون ذکر با قلب، ترس از مردم بدون

ترس از پروردگار، و حیای از مردم در ظاهر، بدون حیای از خدا در باطن؛

علامات عالم به خدا: ذاکر، خائف و دارای حیا می‌باشد، اما ذکر او ذکر قلبی است، نه ذکر

زبانی؛ ترس او، ترس رجا است، نه ترس معصیت؛ حیای او حیایی است، که بر قلب خطور

می‌کند و حیای باطنی است، نه حیای ظاهری.

علامات عالم به خدا و امر خدا: ۶ چیز می‌باشد، سه علامت مذکور برای عالم به خدا

به اضافی سه علامت برای عالم به امر خدا، در نتیجه در حدّ مشترک بین عالم غیب و

شهادت نشسته، و معلم مسلمین است، و دو گروه اول و دوم به او احتیاج دارند، در حالی

که او بی نیاز از آن‌ها می‌باشد.

در نتیجه مثل عالم به خدا و امر خدا، مانند مثل خورشید است، که نه نور آن زیاد، نه

از آن کم می‌شود؛ و مثل عالم به خدا، مانند مثل ماه است، که گاهی اوقات کامل و بدر

است، و گاهی ناقص می‌باشد؛

و مثل عالم به امر خدا، مانند مثل چراغ است، که نفس خود را می‌سوزاند تا به غیر

خود نور دهد.

«پایان کلام عاملی»

این کتاب در رابطه‌ی با عقل، علم و فضایل آن، ارتفاع و درجه و علو قدر عاقل، نقص

جهل و خساست و پستی اهل آن و سقوط منزلت آن‌ها می‌باشد. عقل در انسان قطبی

است، که بر آن، مدار در حرکات فکری و انظار عقلی می‌باشد و اصل قوای مدرکه و

محركة بوده و مرکزی است، که مدارک و حواس به آن بر می‌گردد، نوری است، که با آن

در تاریکی‌های خشکی دنیا و دریای آخرت هدایت می‌شویم، و با آن بر تصویب مصیب و

تخطئه‌ی مخطئی، تحقیق حق و ابطال باطل احتجاج می‌گردد، و برای عقل ثواب و

عقاب در روز حساب و بازگشت در دار بهشت و عذاب می‌باشد.

به خاطر اهمیت جایگاه و شناخت آن به بیان مباحث آن پرداختیم به امید این که مورد قبول حق واقع شده و ذخیره و توشه ای برای آخرت^۱ گردد.

این کتاب با توجه به مباحث فوق در دو جلد عقل و علم تنظیم شده و تمام مستندات آن از آیات و روایات می باشد، انشاء الله مورد عنایت و توجه حضرت حق و امام زمان (عج) قرار گیرد، و حقیر را بیش از پیش مورد توجه و توفیقات خود قرار دهند.

www.ketab.ir

۱. مقدمه ترجمه‌ی مقدمه جناب صدرالمآلهین در «شرح اصول کافی»، جلد ۱، ص ۱۴-۳ می باشد، که ترجمه توسط بنده انجام شده و همراه با ویرایش این جانب با کمی تفاوت ذکر شده است.

www.ketab.ir

بر ادراکات جزئی حاصل می‌شود؛ زیرا علما وارثان انبیاء علیهم‌السلام هستند، چیزی از این معانی میراث انبیاء علیهم‌السلام نیست، و خداوند فرمود: «أَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادَةِ الْعُلَمَاءِ»^۱، فقط از بین بندگان خدا علما از او می‌ترسند.

در این آیه علم را موجب خشیت و خوف قرارداد؛ زیرا حکم ترس از خدا را بر وصف علما معلق کرد. بنابراین همه‌ی تصورات و تصدیقات مرتسم در ذهن، اگر موجب خشیت و خوف نشود، اگر چه در کمال دقت و پیچیدگی باشد، با مقتضای آیه ی کریمه جزء علم نمی‌باشد، بلکه جهل محض است، و جهل بهتر از این تصورات و تصدیقات می‌باشد^۲.
پایان کلام امام غزالی.

در نتیجه اگر اهل صحت و سلامت بر جهل بوده، و امر به سؤال نمی‌شدند، به بعثت رسولان با کتب و آداب محتاج نبودند، در حالی که در صورت عدم بعثت رسولان، عالم فاسد و نظام باطل می‌شد، در آن صورت اهل صحت و سلامت به منزله‌ی بهائم و اهل ضرر و نقص بودند، با این فرق که برای اهل صحت و سلامت در روز قیامت عذاب دردناک است، به خاطر استعدادشان که آن را باطل، و قوه ی بصیرت خود را فاسد کردند، ولی برای اهل ضرر و نقص عذاب نیست؛ زیرا از ازل قلوب آن‌ها مختوم بود، به دلیل آیه: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ»^۳، انذار و عدم انذار آن‌ها مساوی می‌باشد.

اگر اهل صحت و سلامت هم، مانند اهل ضرر و نقص بودند، همه‌ی مردم به منزله ی بهائم بوده، و به طور ناگهانی و بدون مهلت هلاک می‌شدند، در حالی که بیان کردیم، نظام جز با اهل شریعت و دین، و اصحاب معرفت و یقین تمام نمی‌گردد.

و به جهت این که بقای اهل صحت و سلامت جز به ادب و تعلیم جابر نمی‌باشد، باید برای هر انسانی که دارای خلقت صحیح و آلت کامل است، ادب کننده، راهنما و مشیر، امر و ناهی، ادب و تعلیم، سؤال و مسأله باشد تا با این امور جوهر عقل او را از حدّ نقص به کمال، و از قوه به فعل خارج، و چشم قلب او از پرده ی ظلمات و حجاب‌های جهالت مصفا، و از تاریکی‌های این عالم به عالم نور خارج شود، چنان که در قول خدای تعالی

۱. فاطر / ۲۸.

۲. ابوحامد محمد الغزالی، «احیاء علوم الدین»، ج ۱، ص ۳۸، چاپ مصر، ۱۳۵۸ ق.

۳. بقره / ۶.

آمده: «اللّٰهُ وَلّٰى الَّذِیْنَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنْ ظُلُمَاتٍ اِلٰى النُّوْرِ»^۱، خداوند ولی و سر

پرست کسانی است، که ایمان آوردند آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی نور هدایت می‌کند. در نتیجه حق آن چیزی است، که عاقل از مشکات نبوت و ولایت، اقتباس و از کتاب و سنت، اصول و ارکان دین از استخراج می‌کند، و آن چه را که خداوند بندگان خود را به آن مکلف کرده، اعم از علم و عمل را می‌شناسد، از جمله معارف واجب، توحید حق و شرایع او می‌باشد. مراد از توحید نزد اهل حق، علم به خدا، وحدانیت، صفات و افعال او است، که در آن معرفت ملائکه، انبیاء، اولیا، کتب و رسولان او، کیفیت وحی و رسالت، انزال، تنزیل و الهام، علم به آفاق و انفس، معرفت نفس انسانی و قوای علمی و عملی، کیفیت استعمال آن قوا با علم و عمل، شناخت علوم موجب شقاوت یا سعادت، معرفت علوم، احوال، حرکات و افعال نافع در روز قیامت، شناخت روز قیامت و معنای قیام «الساعة» قبر، بعث، حساب، میزان، کتاب، کرام الکاتبین و حافظان برای اعمال بنی آدم، ملائکه‌ی یمین و شمال، ملائکه‌ی رحمت و رضوان، ملائکه عذاب و مالک جهنم، کیفیت ایجاد آخرت از دنیا، معرفت بهشت و اصحاب آن، آتش و اهل آن، شفاعت برای مرتکبین گناهان کبیره از بین مومنین مندرج در توحید بوده و مشتمل بر تمام معارف مذکور می‌باشد.

با وجود ایمان اگرچه در مرتبه‌ی ضعیف آن باشد، ولی صاحب آن در آتش جاویدان نمی‌ماند، با عدم ایمان چیزی از طاعات، اگر چه در حد زیاد و به اندازه‌ی ریگ‌های بیابان یا فطرات باران باشد، نفعی برای او ندارد.

مقصود از وظایف، فرائض و طاعات این است، که انجام آن‌ها وسیله‌ای برای تقرب به سوی خدای تعالی باشد، و باید به علم و بصیرت منجر شود.

بنابراین علم به این سبب، که روح عمل با آن فرائض و طاعات به سوی خدا تقرب پیدا می‌کند، جز با معرفت و توحید تحصیل نمی‌شود و بدون آن قوام پیدا نمی‌کند، «انما الاعمال

بالنیات»، یعنی: با علم به آن اعمال، و علم به آن چه منجر به تقرب به سوی خدا شده، نزد پروردگار محمود و مستوجب ثواب و پاداش عظیم او می‌شود؛ زیرا تقرب به خداوند با اعمال و فرائض، بدون علم، بصیرت و شناخت خدا ممکن نیست، و جاهل به پروردگار، اطمینان ندارد

انجام آن فرائض موجب تقرب به خدا می‌شود یا نه؟ و صورت اعمال و طاعاتی که انجام می‌دهد برای روز قیامت او نافع، و نجات دهنده‌ی او از عذاب می‌باشد یا نه؟ در صورتی می‌تواند اطمینان داشته باشد آن اعمال موجب تقرب و نجات او از عذاب می‌شود، که عارف به آن، بدون شک و شبهه باشد، این اطمینان و تصدیق مراتبی دارد:

الف: پایین ترین مراتب آن، مجرد تقلید است، مانند ایمان عوام بدون دلیل به آن چه می‌شنوند؛
ب: اوسط آن به حسب دلیل ظنی است، که یکی از دو طرف بر دیگری ترجیح داشته باشد؛
ج: أعلا مراتب آن با بصیرت قلبی و برهان عقلی و یقینی است و «عرفان» نامیده می‌شود، و صاحب آن عارف است.

مرتبۀ سوم در حقیقت تصدیق است، نه دو مرتبۀ قبلی؛ زیرا هر کدام از این دو مرتبۀ با کمترین سبب و اولین شکی که بر باطن عارض شود، خصوصاً هنگام برخورد احوال و ظهور مبایء آخرت، ملک الموت و ضعف اعتقاد زایل می‌گردد.

هم چنین زمانی که تصدیق از روی بصیرت و یقین نباشد، آثار و غایت بر آن مترتب نمی‌شود؛ زیرا کسی که دارای شک و نزاع بوده و به دین حق اطمینان ندارد، میل و رغبت، خضوع و ترس برای خدای تعالی نداشته و طالب تقرب به او نمی‌باشد.

خدای تعالی فرمود: ﴿الَّذِينَ يَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۱، مگر کسانی که در حال علم و یقین، شهادت به حق دهند. در آیه علم و یقین را شرط برای شهادت قرار داد، و بدون علم، شهادت تمام نیست.

در نتیجه علت قبول شدن شهادت، علم به شهادت و مشهود به می‌باشد، در غیر این صورت، شهادت مورد قبول واقع نمی‌شود.

أمر در شخصی که شک داشته، و علم و بصیرت ندارد، مانند أمر در مقلدین و جاهلان به خدا می‌باشد، اگر خدا بخواهد عمل او را قبول، در غیر این صورت رد می‌کند؛ زیرا خداوند بر او شرط کرده بود تا اعمال و طاعات او با علم، بصیرت و یقین باشد، نه این که بر طرفی از دین و بدون ثبات باشد، مانند آیه: ﴿مَنْ النَّاسُ مِنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ﴾^۲، بعضی از مردم خدا را به زبان و به ظاهر می‌پرستند نه از باطن و حقیقت.

حال این شخص مانند کسی است، که در طرف لشگر قرار دارد، در صورت احساس پیروزی بایستد، و با احساس خطر و شکست فرار کند، مانند قول خدای تعالی: «قَاتِلْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطمأنَّ به و إن أصابته فتنة إنقلب على وجهه خسر الدنيا و الآخرة»^۱، هرگاه به خیر و نعمتی رسد اطمینان خاطر پیدا کند، و اگر به شر و فقر و آفتی برخورد از دین خدا رو بگرداند، چنین کسی در دنیا و آخرت زیان کار است.

این شخص ملکه‌ی اجتناب خود را از خطا و گناه از دست داده و عمل او با ارتداد باطل شده، و فقط خود را با انجام تکالیف به زحمت انداخته و عمل او مورد قبول نیست، و برای او به سبب کفر، در آخرت عذاب دردناک می‌باشد، مانند آیه: «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانِ الْمَبِينُ»^۲؛ زیرا خسروانی مثل آن نیست و تعلق اراده و مشیت خدا به یکی از دو طرف، بدون انگیزه و مرجع نمی‌باشد؛ برای این که نزد عقل ترجیح بدون مرجع محال است. باتوجه به مطالب فوق تحقیق در مقام این است، که ایمان بر دو نوع می‌باشد:

ایمان تقلیدی، مانند ایمان عوام و غیر آن؛
ایمان علمی کشفی، که با وسعت و گشایش سینه به نور خدا حاصل می‌شود، چنان که خداوند فرمود: «أَقْمِنِ شَرَحَ اللَّهِ صَدْرَهُ الْإِسْلَامَ فَهُوَ عَلَى نَورٍ مِنْ رَبِّهِ»^۳، آیا کسی که خداوند سینه او را برای اسلام توسعه داده و بر نور از جانب پروردگار خود می‌باشد، مانند کسی است، که این چنین نباشد؟

در نتیجه با این نور، حقیقت وجود حق، صفات و افعال خدا برای او منکشف می‌گردد. و این امر برای او واضع می‌شود، که همه چیز از جانب خدا بوده و بازگشت همه چیز نیز به سوی خدا می‌باشد، این گروه از مؤمنین در فردوس اعلی در نهایت قرب و نزدیکی به ملأ اعلی از علیین وارد می‌شوند، و با گروه‌های مختلفی به حسب درجات معرفت، قوت ایمان و شدت یقین خود می‌باشند، که عدد آن درجات قابل شمارش نیست؛ زیرا احاطه‌ی به کنه و ذات معرفت ممکن نمی‌باشد، و ساحلی برای دریای معرفت و نهایی برای عمق آن نمی‌باشد، و غواص‌های در دریای معرفت به قدر قوای خود در آن فرو می‌روند.

۱. همان.

۲. همان.

۳. زمر / ۲۲.

اما مومن با ایمان تقلیدی از اصحاب یمین است، در صورتی که تا موقع مرگ بر ایمان خود باقی بماند، در حالی که درجه ایمان او پایین تر از مقربین می باشد.

اما کسی که مرتکب گناهان کبیره شده و بعضی از ارکان اسلام را مهمل گذاشته، اگر توبه کرده و قبل از مرگ عمل خود را اصلاح کند، به کسی که مرتکب کبایر نشده محلق می گردد؛ زیرا توبه کننده ی از گناه، مانند کسی است که گناهی برای او نمی باشد.

و اگر توبه نکند، امر او هنگام مرگ خطیر می باشد؛ زیرا چه بسا مرگ او با اصرار بر گناهان، سبب نابودی ایمان او شده، و به عاقبت به شری ختم می گردد؛ برای این که ایمان تقلیدی بدون یقین، با کمترین شبهه و خیال قابلیت برای انحلال دارد.

عاقبت به شری با شک و انکار، عذاب و شقاوت به دو نحو تصور می شود، و سبب آن در دو وجه منحصر می باشد:

وجه اول: با تمام ورع و زهد تصور می شود، مانند بدعت گذار زاهد؛ زیرا عاقبت او جداً با خطر همراه است، اگر در ذات خدا، صفات و افعال او خلاف حقیقت آن را اعتقاد داشته، یا رأی و قیاس او فاسد، یا تقلید کننده ی صرف باشد.

در نتیجه کسی که حال او این چنین است با نزدیک شدن مرگ، ملک الموت بر او ظاهر شود، نفس او به سبب حالات نفسانی مضطرب گردد، چه بسا برای او در حالت سكرات مرگ بطلان آن چه به آن اعتقاد، اطمینان و یقین داشت، منکشف می گردد، و انکشاف بعضی از اعتقادات باطل، سبب بطلان اطمینان او به سایر اعتقاداتش به خدا، رسول الله ﷺ و ائمه علیهم السلام می باشد.

اگر مرگ و خروج روح او در این حالت پر خطر باشد، عاقبت او بد، و روح او با شک از دنیا خارج شده است، «نَعُوذُ بِاللّٰهِ» چنان که خداوند فرمود: «وَبَدَّالَهُم مِّنَ اللّٰهِ مَالَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ»^۱، عذابی که گمان نمی بردند بر آنان پدید آید.

وجه دوم: هنگام مرگ بر قلب شخص، محبت امری از امور دنیا، و شهواتی از شهوات دنیایی غلبه کرده، و همان امر بر قلب او ثَمَل و استغراق پیدا می کند، حتی در آن حال وسعتی برای غیر آن امر باقی نمی ماند، و در این حالت قبض روح او اتفاق می افتد، و استغراق قلب او به آن امر، سرازیر کننده و منصرف کننده ی وجه او به سوی دنیا می باشد، و هرگاه وجه از

خداوند منصرف شود، حجاب حاصل شده، و در این صورت مستحق عقاب و نزول عذاب است؛ زیرا آتش افروخته ی خداوند فقط محجوبین را می گیرد.

اما مؤمنی که قلب او از محبت دنیا سالم بوده، و همه ی همت او به سوی خدای تعالی مصروف شده، آتش خطاب به او می گوید: ای مؤمن! از این جا عبور کن، در غیر این صورت نور تو التهاب آتش مرا خاموش می کند.

در نتیجه امر بر دوستدار دنیا خطیر است، و برای قلب بعد از مرگ، اکتساب صفت دیگری ضد صفت غالب بر او ممکن نیست؛ زیرا تصرف در قلوب فقط با اعمال جوارح است، و با مرگ اعمال باطل می شود، غیر از این که اصل ایمان و محبت خدا، اگر راسخ در قلب بوده و با اعمال صالح تأکید گردد، این حالت عارض از قلب محو می شود. آن رسوخ در صورتی ممکن است، که ایمان از روی بصیرت و کشف و برهان باشد، نه از روی تقلید، یا تعصب، یا کلام جدلی.

بنابراین مشیت خدا در حق او معلوم نیست؛ زیرا ایمان او ثابت نبوده، بلکه متزلزل بوده و از شرارت ایمن نیست و عاقبت او معلوم نمی باشد؛ برای این که امکان زوال آن ایمان با شک و انکار، یا حجاب و سرازیر شدن به سوی اسفل السافلین است، به این دلیل که دخول او در ایمان بدون علم و یقین بوده، به همین جهت خروج او از ایمان نیز بدون علم و تعین می گردد.

در نتیجه کسی که با علم در ایمان داخل شود ثابت در ایمان بوده و برای او ایمانش نفع دارد، اما کسی که بدون علم در ایمان داخل شده، با کمترین شبهه یا تقلید، گمراه و منحرف از آن خارج می شود.

بنابراین کسی که دین خود را از کتاب و سنت با بصیرت و فهم و قوت استنباط از آن دو بگیرد، ثابت قدم بردین و دارای یقین می باشد، البته چه بسا علمی که انسان از معلم با بصیرت و فهم می گیرد، از آن چه از کتاب و سنت با فهم خود استنباط می کند، محکم تر است.

اما کسی که دین خود را به مجرد تقلید و شنیدن لفظ، بدون تعلم و تفقه بگیرد، با شک، شبهه و تقلید کور کورانه از آن خارج می گردد.

خلاصه ملاک امر، صفای قلب و جلای بصیرتی است، که با آن تمکن از هدایت و نورانیت به نور قرآن و حدیث با هدایت از جانب خداوند دارد.

هر کس امر دین را از قرآن نشناسد، برای او کناره گیری از طریق فتنه، مانند فتنه ی شبهه و شکوک، فتنه قبر و دجال، گمراهان و منحرفین امکان ندارد؛ برای این که علم و

معرفت را از طریق حق، قرآن و حدیث اقتباس نکرده، بلکه با قیاس یا تقلید و اقتدای به مردم، و شنیدن از زبان دیگران بدون بصیرت، کشف و بینهی از طرف پروردگار گرفته است.

این گروه به فرقه‌های متعددی انشعاب پیدا کردند، که پیامبر ﷺ در زمان خود به آن خبر داد، مانند حدیث: «ستفرق أمتی علی ثلاث و سبعین فرقة، الناجية منها

واحدة^۱» به زودی امت من بر ۷۳ فرقه متفرق می‌شوند، که فقط یکی از آن‌ها اهل نجات است. باقی آن مذاهب دارای شرایط کفر و شرکت، و هلاک شونده و جاودان در آتش هستند؛ زیرا کفر و شرکت معنایی جز آن چه موجب جاودانگی در آتش است، ندارد، در غیراین صورت مؤمنی که اصرار بر گناهان کبیره دارد، داخل جهنم می‌شود، ولی در آن جاودان نمی‌ماند، و از آن خارج می‌گردد.

این افتراق در دین و انقسام بر ناجی و هالک به توفیق خدا و خذلان او است، هر دو به سبب عنایت و قضای خداوند می‌باشد؛ زیرا توفیق عبارت است از این که خداوند به عنایت خود اسباب را به گونه‌ای قرار می‌دهد، که موافق علم بوده و به مطلوب منجر شود، و خذلان برخلاف آن می‌باشد. در نتیجه کسی که خداوند توفیق و ثبات ایمان او و استقرار آن را بخواهد، اسبابی که منجر به آن شود به او می‌دهد تا دین خود را از کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) با علم، یقین و بصیرت بگیرد، اما کسی که خداوند خذلان او، و عاریت و امانت بودن دین او را خواسته باشد، برای او اسباب امتحان، تقلید و تأویل را بدون علم و بصیرت فراهم می‌کند، و آن در مشیت و اراده‌ی الهی است، اگر بخواهد ایمان او را تمام و کامل، در غیر این صورت از او سلب می‌گرداند، و ایمن نیست از این که صبح مؤمن و عصر کافر، یا عصر مؤمن و صبح کافر باشد، همان‌طور که خداوند منافقین را در قول خود توصیف کرده و فرموده: «ذَٰلِكَ

بأنهم آمنوا ثم كَفَرُوا، فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ^۲»؛ برای این که آن‌ها به زبان ایمان آوردند و سپس به دل کافر شدند، خدا هم مهر قهر و ظلمت بر دلهای آن نهاد تا هیچ یک از حقایق ایمان را درک نکنند.

۱. علامه محمدباقر مجلسی، «بحار الانوار»، ج ۲۸، باب اول، به نقل از شرح کافی جناب ملاصدرا، ج ۱، ص ۵۸.

۲. منافقین / ۳.

یا فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ إِذْ دَاوُودُ أَكْفَرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ»^۱، کسانی که ایمان آورده سپس کافر شدند، بعد ایمان آورده سپس کافر شده و بر کفر خود افزودند، خداوند آنها را نمی‌آمرزد؛ به دلیل این که هرگاه گناه کییره ای ببیند بسوی آن متمایل می‌شود و هرگاه چیزی را با ظاهر نیکو ببیند، آن را قبول می‌کند، و بصیرت باطنی ندارد، و نور قلب از او فاقد شده است، و از اشیاء جز ظاهر محسوس آن را درک نمی‌کند، و از انسان جز اعمال بدنی نیکو نمی‌داند، عموم خلق برای او به فضل و امامت اعتراف می‌کنند، اگر چه قلب او از علم و حال بی چیز است، بلکه به جهالات و ظلمات آغشته، و به ناپاکی‌های ملکات مهلک آلوده شده است.

شخصی هم که علوم را از الفاظ منقول و عموماً مخصص بگیرد، گمراه و گمراه کننده است، مادامی که با نور خدا به إدراک حقایق امور هدایت نشود، چنان که در قول خدای تعالی آمده: ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَالَهُ مِنْ نُورٍ﴾^۲، کسی که خداوند برای او نوری قرار نداده، نوری برای او نمی‌باشد.

و قوله: ﴿ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^۳، آن فضل خدا است به هر کس بخواهد می‌دهد.

و قوله: ﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدَى﴾^۴، هر کسی را که خداوند هدایت کرده، هدایت شده می‌باشد.

و قوله: ﴿ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^۵، آن هدایت خداست هر کس را بخواهد با آن هدایت می‌کند. و آیات کثیری که همه‌ی آنها دلالت دارند بر این که ایمان نور ربانی است، که خداوند آن را در قلب مؤمن بر حسب قضا و قدر خود داخل می‌کند. مقابل او که تاریکی کفر و جهالت باشد، این چنین است، لکن برای هر کدام از دو طرف، مراتب متفاوتی در کمال و قصور، و شدت و ضعف وجود دارد.

۱. نساء / ۱۳۷.

۲. نور / ۴۰.

۳. جمعه / ۴.

۴. همان.

۵. همان.

بنابراین، ابتدا انبیا علیهم السلام کاملون در نور، هدایت و قرب به خدا، سپس اوصیا بوده، و به همین ترتیب تا به پایین ترین مراتب آن برسد.

کسانی که به ظلمت، کفر، گمراهی و دوری از رحمت خدا رسیدند، فراعنه و دجال ها، سپس ائمه‌ی گمراه، رؤسای کفر و منافقین، سپس افراد شبیه به آن‌ها و در مراتب پائین تر هستند. بین این دو طرف اوساط کثیری است، که قابل شماره نمی‌باشد، و عدد آن‌ها از عدد اقویا بیشتر است. و اقویا کاملون در نور بصیرت و قوت یقین، یا بالغون در ظلمت نفس و رسوخ جهل می‌باشند.

بنابر مطالب فوق، نفوس به طور اجمال بر سه قسم تقسیم می‌شود:

قسم اول: کاملون و راسخون در علم و نور؛

قسم دوم: راسخون در کفر و ظلمت، و منکران نور و حق؛

قسم سوم: ناقصون در دو طرف، و مردودون بین سعادت و شقاوت.

عاقبت دو قسم اول معلوم است، ولی عاقبت قسم سوم معلوم نیست.

خداوند پیامبران را بر نبوت خلق کرد و جز پیامبر نمی‌باشند، و اوصیا را بر وصایت خلق کرد و جز وصی نمی‌باشند، و آن‌ها راسخون در علم و ایمان هستند، اما مردم را بر ایمان آزاد گذاشت، اگر بخواهد ایمان آن‌ها را تمام، در غیر این صورت از آن‌ها سلب می‌کند. در نتیجه از حال انبیاء و اوصیا علیهم السلام حال اُضداد آن‌ها استفاده می‌شود.

خداوند فراعنه و منکرین بر کفر، فساد و گمراهی را خلق کرد، و جز کافر مفسد نمی‌باشد، و آن‌ها راسخ در کفر و جهل بوده، و مردم را بر کفر آزاد گذاشت، و اگر بخواهد کفر آن‌ها را تمام، یا از آن‌ها سلب می‌کند.

در تشخیص حق از باطل، و کفر از ایمان آموری بر ما مشکل می‌شود و حقایق آن را به خاطر اختلاف روایات در مورد آن نمی‌شناسیم، و اختلاف روایت در آن امور به سبب اختلاف علل و اسباب آن، مانند: أغراض نفسانی، داوعی دنیایی، از جمله محبت جاه، مقام و ریاست، استیفای لذات، شهوات و تقرب به حاکمان و والیان از اهل جور و ستم می‌باشد. به همین جهت احادیث را جعل و کلمات را از مواضع آن تحریف کردند، و هر قومی بر وفق مقاصد و آرزوهای خود آن را بیان کرد، و به خاطر این علل و اسباب دنیوی، و امراض قلبی و مرض‌های نفسانی، روایات اختلاف پیدا کرد و احادیث متناقض شدند.

همه‌ی ما دوست داریم نزدمان کتاب کافی، مضبوط، مطمئن و قابل اِتکا باشد، که در آن همه‌ی فنون علم دین از اصول، فروع، اعتقادات و عملیات آن باشد، که برای متعلم کفایت و به آن رجوع کرده، و با آن اِرشاد و راهنمایی شود تا هر کس که اراده علم و دین و عمل به آن را کرده از آن کتاب استفاده و به مقتضای این آثار و احادیث در واجبات و مستحبات عمل کرده، و ذمه‌ی خود را از واجبات بری کند، و با انجام آن بر اعمال او ثواب مترتب شود. زیرا روایت در آن واجبات و مستحبات صحیح، ثابت و حجت قائم می‌باشد، روایات از کسانی بیان شده، که معصوم از خطا و نسیان بوده، و با تطهیر خداوند از غلط و عصبان پاک می‌باشند.

در نتیجه عمل به آن روایات واجب است تا با هدایت آن‌ها هدایت شده، و با نور آن‌ها نورانیت کسب شود.

در صورت اختلاف روایت در موردی، سه وجه برای تمیز حق از باطل وجود دارد، که عبارتند از: **وجه اول:** آن روایت را بر کتاب الله عرض کنیم، اگر موافق با کتاب خدا بود آن را گرفته و در صورت مخالفت آن را ردّ کنیم؛

وجه دوم: اگر روایت موافق علمای دین و پیروان آن‌ها، و راغبون در شهوات و بهره‌های دنیایی بوده، مخالفت شود، مانند اموری که در آن عواید و خطا برای نفس مشتبّه شده، در این صورت نیز اگر موافق نفس باشد، مخالف می‌شود؛ زیرا طبع نفس میل به شهوت، بظالت و کسالت است، و حال طالبین دنیا این چنین می‌باشد؛ برای این که در مقام نفس از اصحاب قلوب نمی‌باشند؛

وجه سوم: به روایتی که اجماع بر آن است، عمل می‌شود؛ زیرا در مطلب اجماعی شکی وجود ندارد.

و به دلیل این که برای هر فردی از مردم، فهم قرآن و عرضه کردن مقاصد بر قرآن، و هم چنین اطلاع بر اجماع امکان ندارد، و مخالفت و موافقت با گروهی در بعضی امور اتفاق می‌افتد، و برای ما معرفت از همه‌ی آن موارد مذکوری که اختلاف روایت در آن واقع شده، حاصل نمی‌شود، برای اعتماد و تکیه بر آن روایت فقط می‌توانیم علم به آن را به عالم به اصول و فروع مذهب با بصیرت و برهان یا به عالم از اهل بیت (ع) ردّ کنیم، و آن روایتی را که صحیح دانستند، قبول نماییم.

همان طور که نسخ قرآن جایز نیست؛ زیرا کسی که آن را ایجاد و نازل کرد، اله واحد بدون شریک و باقی است، هم چنین سنت هم نسخ نمی‌شود؛ زیرا بیان کننده آن محمد رسول الله ﷺ واحد است، و شریعت اوتا قیام «الساعة» باقی می‌باشد، «و حلال محمد ﷺ حلال الی یوم القيامة و حرامه حرام الی یوم القيامة»، حلال محمد ﷺ تا روز قیامت حلال، و حرام او تا روز قیامت حرام می‌باشد.

و زمین تا بقای دنیا خالی از حجت نمی‌باشد، در نتیجه سنت پیامبر ﷺ نیز مانند قرآن غیر قابل نسخ و باقی است و بشر تا قیامت محتاج به کتاب و سنت است، به همین جهت تمام تلاش خود را به کار گرفتیم تا آیات و احادیث در راستای معرفت را جمع آوری و بیان کنیم.

اگر تقصیری در چیزی از مقاصد این کتاب واقع شده، از جهت کوتاهی در عزم و نیت، یا اهمال و کمی مبالغت، و عدم سعی و تلاش نبوده است^۱.

۱. مطلب پیشگفتار ترجمه مقدمه شیخ محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی و شرح آن توسط جناب ملاصدرا در شرح کافی ایشان، ج ۱، ص ۶۵-۱۹ می‌باشد، که توسط مؤلف ترجمه و ویرایش و ویراستاری شده، و با کمی تفاوت بیان گردیده است.

مقدمه

حمد برای خدایی که جلال او از محل انوار فکر عظیم تر، و کمال او از مواقع انوار نظر بالاتر، و مواضع إدراک و عقول از کُنّه کمال حکمت او عاجز و زبان‌های فصیحان از وصف جلال عظمت او در مانده است، شهادت می‌دهم معبودی جز او نیست، یکتا، قهار، قادر، مختار، عزیز و جبار است، قرار دهنده ی ملائکه و مدبرات به عنوان وسایط بوده تا فضل وجود خود را ظاهر کند، و انبیا و رسولان علیهم‌السلام را به عنوان وسایلی برانگیخت تا هدایت گر مردم به سوی شناخت ذات و وجود او باشند، فاعل هر محسوس و معقول، و غایت هر مطلوب و مسؤول، بخشنده ی حیات برای جهانیان، و ناظم آسمان‌ها بر بالای زمین، و مدبر اسباب و امور، و مقدر زمان می‌باشد، آن چه در سینه‌ها است، در روزی که در صور دمیده شود، تحصیل کرده، و هر کس که در قبور بوده، بر می‌آنگیزد، و آسمان‌ها را برای نشور در هم می‌پیچد.

قرار دهنده ی تاریکی‌ها و انوار، ظاهر کننده ی شب و روز، حرکت دهنده ی کشتی‌ها و زینت دهنده ی آسمان به زینت ستارگان و ماه است.

در هر آسمان امر آن را با وحی، تنویر، تسبیح و تصویر برای ملائکه نیکوکار وحی کرد، ملائکه ای که از شهوات نفوس و ناپاکی اُسرار، پاک بوده، و تسبیح کننده ی خدا در شب و روز می‌باشند، در حالی که این ملائکه، از ملائکه ی مقرب و مهیم، متحیر و سرگردان در نور جلال رب العالمین پایین تر می‌باشند.

وقتی علما با شناخت و معرفت بازگشت به سوی حق را احساس کنند، و خلاصی از اضداد و تجرد از مواد را قصد نمایند، از خانه ی آخرت درها و میادین آن را مشاهده، و سعی در زینت حیات و ایوان آن می کنند، و خود را برای روزی که در پیشگاه حق می آiestند، آماده می نمایند، مانند قول خداوند؛ ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱،

روزی که مردم برای پرورگار جهانیان قیام نموده، کتاب های نفوس و دیوان ها باز می شود. و بر برگزیده ی خداوند از بین بندگان و فرستاده ی او، سفیران صادق و اُبنیای برگزیده و اولیای کامل او، خصوصاً سید انبیا و قطب اولیا محمد ﷺ خاتم اُولین و آخرین، و بر امیرالمؤمنین و امام متقین، اکرم انصار و مهاجرین، خلیفه ی رسول رب العالمین، پدر ائمه ی معصومین و نیکان پاک، شهدا و صالحین درود می فرستم، درود خدا و ملائکه ی او بر پیامبر ﷺ و آل او علی باد، خداوند قلوب و ارواح ما را به نور محبت و ولایت آن ها منور، و نفوس و اشباح ما را از پلیدی ها مطهر و پاک گرداند. (آمین)

اما بعد از حمد خدا و درود بر ائمه ی معصومین، چه بسا گمان می شود سعادت، دسترسی به لذات حسی و رسیدن به تمایلات حیوانی است، در حالی که برای کسی که امور محقق شده و مشرب معرفت و نور را چشیده و با سلامت از شرور، و خلاصی از خانه ی غرور و مواطن أصحاب قبور این مطلب را درک کرده: که چیزی از آن لذات حسی سعادت حقیقی نیست، بلکه حجاب های ظلمانی، استحالات جسمانی، خواب های خیالی و صور و همی هستند، همان طور که قرآن به آن اشاره کرده و می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيْعَةٍ يَحْسِبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً.....

أَوْ ظَلَمَاتٍ..... بعضها فوق بعض إذا أخرج يده لم يكد يراها و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور^۲، آنان که کافر شدند اعمالشان به مانند سرابی در بیابان هموار بی آب ماند، که شخص تشنه آن را آب پندارد و به جانب آن شتابد، و وقتی به آن جا برسد، آبی نمی یابد..... با مانند تاریکی پی در پی که بعضی بالای بعض دیگر است، زمانی که دست خود را بیرون آورد، آن را نمی بیند، و هر کس را که خداوند نور علم و معرفت ایمان نبخشد، هرگز نوری برای او نخواهد بود.

۱. مطفقین / ۶

۲. نور / ۳۹-۴۰

به سبب این حجاب‌ها، الهامات و آرامش الهی از اطراف او قطع شده، و معارف و علوم حقیقی از نزول در او امتناع کرده، و خلوص نیت الهی، و صداقت در قصد و همت در افعال، عبادات و طاعات برای او مشکل است، حتی مثل این که آخرت را، مانند دنیا نمی‌شناسد، و در حقیقت جز آن چه در دنیا است، طلب نمی‌کند، و در جستجوی ملاقات خدا و تقرب به او و رضوان و خشنودی او نمی‌باشد؛ زیرا به فیض علوی او انس نگرفته، ارتباط با روح الهی نداشته، و چشم قلب معنوی او کور، و گوش عقل او کر می‌باشد؛ برای این که در منزل پست دنیا حبس شده، و باب معرفت برگوش و قلب او بسته شده، به مانند انسان کر و کور است، و انحصار او در زندان دنیا، و خلودش در زمین سفلی و قریه ای است، که اهل آن ظالم می‌باشند، و به خانه‌ی اموات و منزل چهار پایان و حشرات، و معدن شرور و ظلمات چسبیده اند، و از ملاحظه‌ی موجود آبدی و دیدن جمالی سرمدی او محجوب هستند؛ زیرا کر و لال و کور می‌باشند، چنان که خداوند می‌فرماید: «سواء علیهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون»^۱ اندر و عدم اندر آن‌ها مساوی است و ایمان نمی‌آورند.

و آیه: «کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ»^۲ چنین نیست که می‌پندارند، بلکه آن‌ها از معرفت پروردگار خود محجوب و محروم هستند.

و آیه: «کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۳، چنین نیست، بلکه ظلمت ظلم و بدکاری‌های آن‌ها بر دل‌های تیره‌ی آن‌ها علقه کرده است.

بدون شک غایت هر چیزی رسیدن به کمال خاص و لایق به او می‌باشد تا به پیروزی و رستگاری برسد، هرگاه از آن کمال سقوط پیدا کند، نقصان و شقاوت به او ملحق و عارض می‌شود.

در این صورت برای هر نوعی، کمال مختص به او می‌باشد، که با آن به سعادت می‌رسد. در نتیجه کمال برای اجسام، حصول آن‌ها در فضا و مکان؛ کمال برای نبات، تغذیه و رشد کردن؛ کمال برای حیوان، داشتن حیات حیوانی، حساس و متحرک با اراده بودن؛ کمال در فلک، حرکت شوقی، عقلانی و دورانی؛ کمال برای فرشته، تسبیح و تمجید، طواف در اطراف عرش همراه با حمد او؛ کمال برای شیطان، گمراه و منحرف کردن نزدیکان و یاران خود می‌باشد.

۱. یس / ۱۰.

۲. مطففین / ۱۴-۱۵.

۳. همان.

بنابراین هیچ جنبه ای از پائین ترین و بالاترین آن نیست، مگر این که شأن او رسیدن به غایت کمالی خود می باشد تا زمانی که مانعی منع از وصول او به کمال نکند.

برای انسان نیز کمال خاص می باشد، که با آن به سعادت، و بدون آن به شقاوت می رسد، که اگر به آن کمال رسید، فوق آن کمالی نیست و کسی غیر از انسان نمی تواند به آن کمال سبقت گیرد، و با آن کمال مستحق خلافت الهی در زمین و آسمان می شود، اگر چه با سایر اشیاء به حسب آن چه از آلات، قوی، خادام و اعضای که در آن ها به ودیعه گذاشته شد، مشارکت دارد.

بنابراین برای انسان درجاتی در وجود، أطوار و نشأت می باشد، که در وجود از پایین ترین امور تا نهایت آن می رود، چنان که خداوند می فرماید: ﴿و قد خلقکم أطواراً﴾، مراد از أطوار، ظلمات و انوار می باشد.

کمال خاص انسان به جوهر ذاتی او است، که به معلومات احاطه داشته و از مادیات تجرد پیدا کرده، و از شرور و ظلمات خالص می شود.

زمانی که از کمال خاص خود سقوط کرده، و استعداد خود را برای روز معاد، و سرمایه اصلی خود را با زایل کردن حیات اولی و از بین بردن آمال و آرزوها باطل کند، از چهار پایان و حشرات گمراه تر، و حال او از جنبندگان و جمادات بدتر می باشد؛ به خاطر این که به أسفل سافلین برگشته، بعد از این که برای او قوه ی إرتقاء اعلی علیین و مجاورت مقرّبین مهیا بود، و آن زیان آشکار و عذاب خوار کننده می باشد.

بنابراین به مقتضای عقل صحیح، که با نقل صریح تأیید شده، بر هر انسانی که خداوند او را خلقت صحیح و سالم از نقایص فطری و قصورات عقلی بخشیده و به او قوتی داده، که با آن درک حقایق و آیات قران را کرده، و حضرت حق، ملائکه، رسولان، کتاب، میزان، حساب، معاد، نشر، بهشت و رضوان، عقاب و آتش را بشناسد، واجب است، که از عمل توقّف نکرده، و کسالت و خستگی مانع او از تحصیل علم و عرفان، و خلاصی از شرور این نفوس و ابدان نشود، و به مطالعه ی آیات خدا، و علومی که با وحی و الهام بر پیامبر (ص) و ائمه (ع) نازل شده، بپردازد، که آن ها خزینه های اُسرار وحی و تنزیل، معادن جواهر علم و تأویل، حافظان اُسرار یقین و ایمان، نگهبانان انوار حکمت و برهان می باشند؛ زیرا ائمه (ع) از خطا و فراموشی معصوم، و از سهو و نقصان پاک هستند، و خداوند رجس و پلیدی گناه را از آن ها برداشته، و آن ها را از حرکت و کثافات، نادانی و گمراهی شیطان پاک کرده است.

همان طور که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱، اراده‌ی تکوینی خداوند به این قرار گرفته، که شما اهل بیت عصمت را از پلیدی‌ها پاک و مطهر گرداند. خداوند ائمه معصومین علیهم‌السلام را حجت‌های بر مردم و مخلوقات، یاری‌کنندگان برای دین خود، و ظرف‌های اسرار علم، امانتداران أنوار حکمت، ارباب توحید و راهنمایان بر صراط و راه خود قرار داد، و ارواح و أنوار آن‌ها واحد، و سرشت و اسرار آن‌ها متصل و واحد می‌باشد.

آن‌ها را از علین خلق کرده، و محاصره‌کنندگان بر عرش خود قرار داد و فرمود: ﴿فِي بُيُوتِ أَذُنَ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ يَدَكَ فِيهَا اسْمَهُ﴾^۲ در خانه‌هایی که خدا رخصت داده، که آن‌جا رفعت یابد و در آن ذکر نام خدا شود.

در نتیجه با ولایت آن‌ها راه بهشت و رضوان سلوک می‌شود، و هر کس نور آن‌ها را منکر شود، غضب خدای رحمان و عذاب آتش بر او می‌باشد.

آن‌ها علمای ربانی، حکمای الهی، اولیای کامل، بندگان مکرم، محبوب خدا و اهل ذکر می‌باشند، که از آن‌ها سؤال می‌شود، به خاطر قول خدای تعالی: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳، اگر نمی‌دانید از علما سؤال کنید.

سپس نیکوترین احادیث مذکور از آن‌ها برای ما روایت شده، و زیباترین گوهرهای کلمات پخش شده، که از آن‌ها به ما نقل شده و زبان با جواهر حقانی آن زینت شده و انسان در شکوفه‌های باغ‌های آن تجلی می‌کند، احادیث کتاب کافی است، که شیخ عالم کامل، مجتهد، ماهر و فاضل محمدبن یعقوب کلینی، امین اسلام و مورد اطمینان مردم آن‌ها را جمع و تألیف کرده است، خداوند قدر و ارزش او را بالا برده، و در آسمان علم، بدر او را نورانی گرداند.

۱. احزاب / ۳۳.

۲. نور / ۳۶.

۳. نحل / ۴۳.